

نابرابری جنسی در میان طبقه کارگر

گ. سپیدرودی

ح. محسنی

مقدمه: کمک به خودسازمان‌یابی جنبش کارگری بدون شناخت عینی از لایه‌ها و بخش‌های مختلف آن ناممکن است. بنابراین ضروری است یک تحلیل روشن از ترکیب کارگران داشته باشیم. تردیدی نیست که صرف بررسی از جنبش کارگری حتی عینی‌ترین، مستندترین و واقعی‌ترین تحلیل به سازمان‌یابی کارگران منجر نمی‌گردد، اما بدون شناخت عینی از جنبش کارگری نیز کمک به خودسازمان‌یابی کارگران اگر نگوئیم ناممکن، دستکم بر پایه لرزانی قرار دارد. از این رو ما تلاش می‌کنیم در یک رشته مقالات تصور روشنی از بخش‌های مختلف کارگران بدست دهیم. در این نوشته سعی می‌کنیم برخی از مسایل کارگران زن را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. در این نوشته تلاش ما بر این امر استوار است که به طور اجمالی مبانی نظری برخی از تئوری‌های نابرابری جنسی در درون طبقه، نگاهی به تحولات اشتغال زنان و بازار کار از دوره پهلوی به بعد، شاخه‌هایی که زنان در آن به کار مشغولند و در آخر به مطالبات و اشکال سازمان‌یابی آن‌ها بپردازیم. در ابتدا به برخی از تئوری‌های نابرابری در درون طبقه نگاهی می‌افکنیم.

برخی تئوری‌های مربوط به نابرابری جنسی

تولید و بازتولید مناسبات سلطه سرمایه بر نیروی کار از عوامل متعددی ریشه می‌گیرد. یکی از پایه‌هایی که این مناسبات را بقا و دوام می‌بخشد شکاف‌هایی است که در درون طبقه وجود دارد. از جمله شکاف‌هایی که به سهم خود کمک می‌کند نظام سلطه سرمایه بر کار تداوم یابد شکاف جنسی بین مردان و زنان کارگر است. اما سؤال این است چرا بین کارگر مرد و زن تفاوت، اختلاف و حتی نابرابری وجود دارد؟ این شکاف و نابرابری را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ منافع سرمایه‌داران در این میان چگونه تامین می‌شود؟ موقعیت و منافع کارگران مرد در این رابطه چگونه است؟ این نابرابری فقط ریشه‌های اقتصادی دارد یا در سطح فرهنگی نیز می‌توان ردپای آن را نشان داد؟ این‌ها بخشی از سئوالاتی هستند که در این رابطه مطرح هستند.

در رابطه با تبیین نابرابری جنسی در بازار کار تاکنون تئوری‌های متعددی ارائه شده است. یکی از این تئوری‌ها که به تئوری نئوکلاسیک‌ها معروف است بر این باور استوار است که «به علت مهارت پائین»، «به واسطه سرمایه انسانی نازل»، «به علت دوری از دنیای کار در دوره زایمان و بچه‌داری»، «به خاطر مشخصه وضعیت جسمی»، «به علت فقدان تراکم و تجارب شغلی» بهرموری زنان نازل است پس دستمزد زنان کمتر از مردان است. بر مبنای این دیدگاه «درآمد زن‌ها به این علت کمتر از مردهاست که زن‌ها از سرمایه انسانی کمتری، که عمدتاً در آموزش و پرورش است بهره‌مند می‌شوند و از این رو بهرموری کار پائین‌تری هم دارند» (1)

این تئوری در رابطه با نابرابری جنسی از منظر سود و زیان و از نقطه نظر منافع سرمایه و کارفرما به مساله می‌نگرد. تردیدی نیست که این تئوری در تبیین نابرابری بر روی بخشی از واقعیت انگشت می‌گذارد و مساله را بر مبنای منطق سرمایه‌داری و سازماندهی نیروی کار توضیح می‌دهد. البته مهارت پائین می‌تواند در میان بخشی از زن‌ها از بین برود سرمایه انسانی یا به عبارت دیگر آموزش زنان نیز می‌تواند در شاخه‌هایی توسعه و تکامل پیدا کند اما واقعیت این است که وجه مشخصه جسمی زنان و زایمان آن‌ها نمی‌تواند از بین برود یا کارهای سنگین برای زنان علی‌السویه نیست. از منظر سرمایه نیروی کار زنان پر خرج است و آن بخش از فمینیست‌ها که می‌خواهند بدون چالش با سرمایه، زنان را رها سازند به راز اصلی مساله بی‌توجه می‌مانند. علت اصلی نابرابری جنسی در بازار کار، تولید برای سود است که از طریق مردسالاری نیز نهادی می‌شود.

یک نگاه کوتاه به این استدلال نئوکلاسیک‌ها مشاهده می‌کنیم این روایت در تبیین نابرابری جنسی در بازار کار در سطح پدیداری یعنی در سطح مبادله بین کار و سرمایه متوقف می‌شود و به جای تعلیل این رابطه در سطح تولید

به همان‌گویی در می‌غلند. علت مهارت پائین، سرمایه انسانی نازل، قلت تجارب شغلی یا پائین بودن سرمایه انسانی خود صورت مسئله است، قرار است که این نموده‌ها مورد بررسی علمی قرار گیرند که این تئوری متأسفانه در تبیین آن ناموفق می‌ماند و به «راز درونی» آن که همانا تولید برای سود است پی نمی‌برد. این دیدگاه بر پیش‌فرض‌های غلطی استوار است که از جمله عبارتند از این که زنان و مردان از برابری در فرصت‌های شغلی برخوردارند و بر مبنای مساوی در بازار کار رقابت می‌کنند. در این دیدگاه بازار کار اصلاً از مشخصه تقسیم جنسی برخوردار نیست و برابری جنسی در آن مفروض گرفته می‌شود. این انتقاد بر نظریه نئوکلاسیک‌ها بر خلاف

نظر خانم شادی‌طلب تنها برای کشورهای پیرامونی صادق نیست بلکه در خود کشورهای اصلی سرمایه‌داری نیز صدق می‌کند. (2) این تئوری مسأله را صرفاً از نقطه نظر اقتصاد کار مورد ملاحظه قرار می‌دهد و نقش عامل پدرسالاری در آن مفقود است.

تئوری دیگری که سعی کرده است نابرابری جنسی را در بازار کار تبیین کند «تئوری بازار کار دوگانه» است. برن و نوریس از جمله کسانی هستند که از این تئوری در تشریح نابرابری در بازار سود جستجو می‌کنند. آن‌ها معتقدند: «در جوامع سرمایه‌داری دو بازار متفاوت شکل می‌گیرد. بخش درجه اول (که وجه مشخصه آن کار مطمئن با حقوق بالا و چشم‌انداز زیادی برای ارتقاء در محیطی امن و دل‌پذیر است)، و بخش درجه دوم (که ویژگی آن کارهای بی‌ثبات، کم دستمزد و اغلب غیرتخصصی است). کارفرما هر فرد کارکن را در بخشی می‌گمارد که به گمان او با استعداد، صلاحیت و مهارت‌های او بیش‌ترین تناسب را دارد. از آن‌جا که اغلب کارفرمایان درباره ویژگی‌های کارکنان زن تصوراتی کلیشه‌ای دارند، زنان به مراتب بیش از مردان ممکن است به مشاغل درجه دوم گمارده شوند. (3) برن و نوریس خصلت دوگانه بازار کار را بیشتر با کشف «استعداد، صلاحیت و مهارت‌های» کارگران در بازار کار توضیح می‌دهند و بر این مبنا آن‌ها را به دو بخش تقسیم می‌کنند. آن‌ها می‌گویند: «کارفرمایان ... بیش‌تر اوقات کار را با کارکنان بی‌تجربه هر دو جنس آغاز می‌کنند و تخصیص برای مشاغل بخش درجه اول بعدها با انتخاب شدن کارکنان برای کارآموزی و ارتقاء صورت می‌گیرد». اما استاندینگ یکی دیگر از افرادی که این مسأله را مورد مطالعه قرار داده، معتقد است که مشاغل بخش اول، مشاغلی است که «در آن‌ها مهارت خاص و متناسب با احتیاج مؤسسه مورد نظر است و در این قسمت در نتیجه نیاز کارفرما به ثبات، مزدهای بهتری به نیروی کار پرداخت می‌شود و دورنمای پیشرفت بهتری ارائه می‌گردد». (4) استاندینگ با تفکیک مشاغل به «مشاغل رو به تعالی» و «مشاغل بدون تحرك» به جنبه‌هایی از مسأله از نقطه نظر کارفرما روشنایی می‌اندازد. او به ثبات کارگر، به جابه‌جایی زن‌ها در هنگام زایمان تاکید می‌کند و احتمال جذب زن‌ها در مشاغل ثانویه را از این زاویه مورد بررسی قرار می‌دهد. مقایسه این دو تحلیل نشان می‌دهد که برن و نوریس خصلت دوگانه بازار کار را بیشتر بر مبنای صلاحیت، استعداد و مهارت خود کارگران توضیح می‌دهند، در حالی که استاندینگ بیشتر بر مبنای نیاز واحدهای تولیدی و نیاز مؤسسه‌ها و نهادهای کارفرمایان و سرمایه‌داران بیان می‌کند.

هر دو گرایش نظری اما به طور سراسر و صریح به فلسفه وجودی بازار کار دوگانه که همانا تولید برای سود است انگشت نمی‌گذارند. سازماندهی کار، ساختار سلسله مراتب آن، دوگانه بودن بازار کار، شیوه‌های متفاوت مدیریت، وجه مشخصه نیروی کار همه و همه در خدمت سود کارفرما و از این زاویه است که باید مورد توجه قرار گیرد. مشکل تئوری بازار کار دوگانه صرفاً این نیست که نقش پدرسالاری را در نهادی کردن نابرابری نادیده می‌گیرد بلکه اساساً این است که نمی‌تواند علت وجودی دوگانه بودن بازار کار را در خود سطح تولید تبیین کند. این تئوری هر چند در توصیف بخشی از واقعیت موفق است اما در تجزیه تحلیل آن ناموفق. این تئوری نظیر تئوری نئوکلاسیک‌ها در تبیین «دوگانه» بودن بازار ناتوان می‌ماند و همه جنبه‌های مسأله را مورد بررسی علمی قرار نمی‌دهد. این تئوری در بهترین حالت به برخی از واقعیت‌ها در سطح تولید اشاره می‌کند و بخش دیگر را نادیده می‌انگارد. برای مثال دکس در انتقاد بر این تئوری عنوان کرده است که: «بعضی زنان در بازار اولیه مردانه استخدام می‌شوند و هر يك از بخش‌های زنانه بازار هم دو بخش اولیه و ثانویه دارد» (5) و مسأله آخر این که این تئوری نقش کار خانگی را در بازتولید دوگانگی در بازار کار نادیده می‌گیرد، و تبعیض جنسی را از قلم می‌اندازد.

تئوری دیگری که حدودی زیاد توانسته است نابرابری جنسی را مورد تحلیل ژرف و عمیق قرار دهد تئوری سوسیال فمینیسم است. این تئوری با طرح پرسش‌های بنیادین خود ناظر بر این که «چگونه تقسیم نسبتاً مساوی و برابر کار بر اساس جنسیت تبدیل به تقسیم کار نابرابر می‌شود و چگونه در دنیای مدرن تقسیم سلسله مراتبی کار به کار مزدوری بسط پیدا کرده است» به قلب مسئله نزدیک می‌شود. هایدی هارتمن یکی از سوسیال فمینیست‌های معروف در مقاله ارزنده خود به نام «سرمایه‌داری، پدرسالاری و جدایی شغلی بر اساس جنسیت» ناکافی بودن تحلیل‌های مکاتب دیگر و طرح درست مساله را چنین بیان می‌کند: «اگر گرایش نظری سرمایه‌داری خالص این بود که تمامی تفاوت‌ها و اختلافات قراردادی و مستبدانه بر کارگران را از میان بردارد، پس چرا زنان همچنان در بازار کار پائین‌تر از مردان قرار دارند؟ پاسخ‌های داده شده به این سؤال بسیارند، از نظرات نئوکلاسیک که این روند را هنوز کامل نمی‌دانند و معتقدند کاستی‌های بازار جلوی تکامل آن را گرفته است تا نظرات رادیکال که معتقد است تولید نیاز به سلسله مراتب دارد حتی اگر بازار به شکل صوری مستلزم «برابری» باشد. به نظر من تمامی این پاسخ‌ها و توضیحات یک چیز را نادیده می‌گیرند و آن نقش مردان، یعنی مردان عادی، مردان از هر نوع، مردان کارگر در زیردست نگه داشتن زنان در بازار کار است». (6) هارتمن از یک طرف با مرزبندی با کسانی که می‌خواهند سیستم سرمایه‌داری را تیرئه کنند می‌گوید: «بحث من با دیدگاه‌های سنتی اقتصاددانان نئوکلاسیک و مارکسیست تفاوت دارد هر دو این نظریات پایه‌های مادی سیستم پدرسالاری را نادیده می‌گیرند. اقتصاددانان نئوکلاسیک تمایل به تیرئه سیستم سرمایه‌داری دارند و جدایی مشاغل بر اساس جنسیت را به عوامل برون‌زادی ایدئولوژیک مثلاً تمایلات جنس‌گرایانه نسبت می‌دهند». و از طرف دیگر با مرزبندی با کسانی که منافع عمومی مردان از جمله مردان کارگر را نادیده می‌گیرند می‌گوید: «اقتصاددانان مارکسیست تمایل دارند جدایی جنسی در مشاغل را به گردن سرمایه‌داران بیاندازند و نقش مردان کارگر و تاثیر قرن‌ها روابط اجتماعی پدرسالارانه را نادیده بگیرند». او مبنای نابرابری جنسی در درون طبقه را به طور اثباتی و مستدلی چنین بیان می‌کند: «جایگاه امروزی زنان در بازار کار و نظم جاری در رابطه با جدایی شغلی بر اساس جنسیت نتیجه روند طولانی همکاری سرمایه‌داری و پدرسالاری است. من بر نقش کارگران مرد در این روند تاکید دارم زیرا معتقدم این تکیه و تاکید ضرورت دارد. اگر زمان رهایی زنان، از فرومایگی و خلاصی مردان از ستم طبقاتی و استثمار فرار رسیده، مردان را باید مجبور کرد جایگاه مطلوب خود را در بازار کار (در بازار کار و در خانه) رها کنند. در حقیقت سرمایه‌داران زنان را به عنوان نیروی غیرماهر و با دستمزد کم به کار گرفته‌اند تا دستمزد مردان کارگر را کمتر کنند. این اما هنوز آغاز ماجرا است. همبستگی و همکاری مردان برای حمایت از جامعه پدرسالارانه، باسلسله مراتب مردانه، روزی گریبان خود مردان را خواهد گرفت».

زیلا آیزنشتاین یکی دیگر از سوسیال فمینیست‌ها نیز در این رابطه نکته ژرفی طرح می‌کند که بر جنبه‌های دوگانه ستم جنسی مساله روشنایی می‌بخشد. او می‌گوید: «ستم بر زنان انعکاس استثمار او به عنوان کارگر مزدبگیر در جامعه سرمایه‌داری و هم زمان انعکاس روابطی است که زندگی او را در سلسله مراتب جنسی پدرسالارانه تعیین می‌کند. روابطی که او را به عنوان کارگر خانگی و مصرف‌کننده در نظر می‌گیرد. قدرت و یا عکس آن ستم، ناشی از جنسیت و هم طبقه است و این امر از طریق ابعاد ایدئولوژیکی و مادی پدرسالاری و سرمایه‌داری آشکار می‌گردد. ستم دربرگیرنده استثمار نیز هست اما ابعاد پیچیده‌تری از واقعیت را منعکس می‌کند. ستم روابط سلسله مراتب تقسیم کار و جامعه را برای اساس جنسیت بازتاب می‌دهد. این نظام ستم که بر وابستگی متقابل سرمایه‌داری و پدرسالاری و عملاً در زندگی روزمره ما جریان دارد را من سرمایه‌داری پدرسالارانه نام نهاده‌ام». (7)

چنان که مشاهده می‌کنیم نظریه‌پردازان سوسیال فمینیسم با روشن کردن ستم در حوزه تولید نه تنها نقش سرمایه‌داری را در فرو دست بودن زنان به خوبی تشریح کرده‌اند بلکه با روشن کردن ستم در درون طبقه (در حوزه بازتولید) مبنای صحیحی برای تشریح نابرابری در میان طبقه کارگر فراهم آورده‌اند. سوسیال فمینیست‌ها عامل اصلی فرودستی زنان را سرمایه‌داری می‌دانند اما نقش پدرسالاری را هم نادیده نمی‌گیرند. آن‌ها در یک ترکیب درست به همه جلوه‌های ستم بر زن روشنایی می‌اندازند. علت تعیین‌کننده فرودستی زنان در جوامع کنونی

سرمایه‌داری است اما پدرسالاری نیز بر بستر سرمایه‌داری این امر را نهادی و تکمیل می‌کند. نادیده گرفتن هر يك از این دو عامل خطایی فاحش محسوب می‌شود.

رابطه سرمایه‌داری با پدرسالاری البته همیشه ثابت، دارای يك خصلت و از ابعاد یکسان برخوردار نبوده است بلکه در طول زمان دچار تحول و تغییرات معینی شده است. رابطه سرمایه‌داری با پدرسالاری را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. در دوره اول که تا اواخر قرن نوزدهم طول کشید تمام اعضای خانواده به کار مشغول بودند و زنان و کودکان در سطح گسترده وارد بازار کار می‌شوند. در این دوره که با افزایش مطلق زمان کار و با دستمزد نازل توأم است سرمایه‌داری از مدلی از انباشت تبعیت می‌کند که در آن اخذ سود به نحو عقلانی صورت نمی‌گیرد. هر سرمایه‌دار به طور فردی و بر مبنای اخذ حداکثر سود عمل می‌کند و از دید بلند مدت و عمومی‌تری در بازتولید نیروی کار برخوردار نیست. این شیوه انباشت سرمایه بقای نسل کارگری را مورد تهدید جدی قرار می‌داد و بازسازی قوای جسمی و روحی آنان را ناممکن می‌ساخت. دوره دوم در اثر مبارزات کارگران ما شاهد کاهش ساعات کار و بالا رفتن دستمزدها هستیم. تحولات تکنیکی بازدهی کار و در نتیجه دستمزد متناسب با آن را ارتقاء می‌دهد. این امر باعث تحول در نهاد خانواده می‌گردد که با مرد نان‌آور مشخص می‌شود. در این دوره مردان در تولید قرار دارند و زنان در کارخانگی و وظیفه تجدید تولید روزانه یعنی ارائه خدماتی نظیر شستشو، پخت و پز، نظافت، و بازتولید نسلی نیروی کار را بعهده دارند.

دوره سوم از دهه هفتاد به بعد شروع می‌شود. در این دوره دستمزد نسبت به بارآوری نیروی کار گرایش نزولی از خود نشان می‌دهد. شدت کار و در نتیجه شدت استثمار افزایش پیدا می‌کند. در این دوره کارخانگی نزد سرمایه‌جذابیت خود را از دست می‌دهد. در این دوره ورود زنان به بازار کار به خاطر امکان شدت استثمار گسترش پیدا می‌کند. در این دوره نیروی ذخیره برای کار که در زمین یا در اشکال تولیدی کوچک بی‌توانه می‌کردند نیروی کار برای سرمایه عرضه نمی‌کردند و با کاهش و کمبود آن روبرو می‌شویم. در این دوره مبارزات زنان گسترش پیدا می‌کند به علاوه به علت پیشرفت تکنیک وسایل خانگی و صنایع وابسته به آن نظیر مواد غذایی، لباس شوئی... اهمیت کارخانگی هم کاهش پیدا می‌کند. در عوض شاخه‌هایی از اقتصاد گسترش پیدا می‌کند که به کار زنان نیاز دارد. این مجموعه تحولات باعث می‌شود که شکل جدیدی از خانواده که مشخصه آن دو نان‌آور است بوجود آید. (8) مقایسه این سه دوره نشان می‌دهد که سرمایه‌داری در سطح هر واحد تولیدی از تفاوت‌های جنسی بهره‌برداری می‌کند اما در دوره اول ابعاد و خصلت بهره‌مکشی را به نحوی وحشیانه و غیرعقلانی حتی در چارچوب سرمایه‌داری به پیش می‌برد. در دوره دوم از پدرسالاری مستقیم‌تر و عریان‌تر مورد استفاده قرار می‌دهد اما در حوزه سطح عمومی یا بازتولید نیروی کار.

در دوره سوم علیرغم جذب گسترده زنان در بازار کار نابرابری بین زنان کارگر و مردان بیشتر در فرصت‌های شغلی خود را نشان می‌دهد. در این دوره زنان بیشتر در کارهای «پاره وقت» به کار مشغولند و بی‌ثباتی در اشتغال وجه مشخصه کارهای آن‌ها را تشکیل می‌دهد. اما چه چیزی در هر 3 دوره مشترک است و خصلت ذاتی آن‌ها را تشکیل می‌دهد؟ واقعیت این است که سرمایه‌داری به لحاظ تئوریک و در سطح انتزاعی پدرسالار نیست، نژادپرست نیست. آن چه که به این 3 دوره معنا می‌بخشد همانا تولید برای سود است. از نقطه نظر تئوریک قابل تصور است که سرمایه‌داری بدون پدرسالاری یا نژادپرستی به حیات خود ادامه دهد. سرمایه‌داری در سطح حقوقی - سیاسی از مفهوم برابری دفاع می‌کند هر چند در سطح واقعیت و به طور عملی نابرابری را نهادی و آن را سازمان می‌دهد. سرمایه‌داری از طریق اعلان برابری، نابرابری را به وجود می‌آورد. سرمایه‌نیازی به اجبار فرا اقتصادی ندارد، بلکه از طریق اجبار اقتصادی می‌تواند این هدف را دنبال کند. دلیل این امر نیز روشن است. سرمایه‌داری انحصار وسایل تولید را در دست دارد و در سطح انتزاعی و تئوریک نیازی به قهر سیاسی یا امتیازات سیاسی حقوقی ندارد. البته این حرف نباید تحت هیچ شرایطی به این معنا فهمیده شود که سرمایه‌داری در عمل از مردسالاری یا نژادپرستی یا... استفاده نمی‌کند.

این مساله را از زاویه رابطه سرمایه‌داری و جنبش فمینیستی نیز می‌توان مشاهده کرد. با اینکه ردپای جنبش فمینیستی به قرن نوزدهم برمی‌گردد ولی تا مدت‌ها این نهضت به یک جنبش عمومی و فراگیر تبدیل نشده است. این

جنبش درست در بطن «انقلاب جنسی» یعنی با ورود گسترده زنان در بازار کار که با تضعیف پدرسالاری توأم بود به یک نهضت توده‌ای تبدیل شده است. کار ارزان و بی مهارت، کالا شدن نیروی کار زنان، انتقال بخشی از کار خانگی به جامعه و رویارویی مستقیم زنان با خود نظام سرمایه‌داری و شیوه تولید آن بود که اساسا بستر اصلی را برای زنان آماده ساخت و زمینه‌های مساعدی برای تکوین گسترده جنبش فمینیستی فراهم آورد. بنابراین آن چه باعث تکوین جنبش فمینیستی شد بیش از پدرسالاری خود سرمایه‌داری بود. این واقعیتی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

نابرابری جنسی در ایران

اکنون بگذارید این مساله را در شرایط ایران دنبال کنیم. چونکه نابرابری جنسی در ایران از مختصاتی برخوردار است که ضروری است به طور اجمالی به آن نگاهی می‌افکنیم. واقعیت این است که برای فهم و دریافت نابرابری جنسی در میان طبقه کافی نیست که بدانیم کدام تئوری می‌تواند این مساله را به خوبی تشریح کند یا فراز و فرود رابطه سرمایه‌داری و پدرسالاری در طول زمان چگونه بوده و از کدام مراحل عبور کرده است، بلکه علاوه بر این‌ها لازم است بدانیم که وجه مشخصه سرمایه‌داری در ایران و ایدئولوژی و گفتمان غالب رژیم اسلامی در رابطه با زنان کدام است و در جریان عمل چه پیکری یافته است.

ایران يك کشور پیرامونی سرمایه‌داری است که مشخصه حاشیه‌ای بودن آن اثرات معینی بر ساختار نیروی کار برجای می‌گذارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. سرمایه‌داری در ایران به صورت ناموزون بوجود آمده بدین معنا که بخش‌هایی از اقتصاد آن نسبتا رشدیافته است و بخش زیادی از آن عقب مانده. به علاوه سرمایه‌داری در ایران به صورت گسیخته تکوین پیدا کرده است. بخش‌ها و شاخه‌های اقتصاد برخلاف کشورهای اروپایی نه تنها در ارتباط با هم قرار ندارند بلکه برعکس در جهت متضاد یا دستکم در حالت خنثی قرار دارند. به علاوه سیاست‌های رژیم‌های پهلوی و اسلامی نیز بر ساختار اقتصادی اثرات معینی بر جای گذاشته‌اند که لازم است به آن‌ها توجه شود. در دوره پهلوی اقتصاد تا حد معینی رشد داشته و در دوره جمهوری اسلامی با رکود و تورم افسار گسیخته توأم بوده است. موقعیت اقتصادی ایران نه تنها نسبت به کشورهای هم‌جوار بهتر نشده بلکه بدتر شده است. به علاوه تخریب موقعیت اقتصادی حتی نسبت به دوره شاه نیز خراب‌تر گشته است. علت این وضعیت را باید در محاصره اقتصادی، سیاست خودکفایی، جنگ با عراق... جستجو کرد. در این دوره سوداگری رشد سرطانی پیدا کرد و با روآوری به تجارت و عملیات احتکاری تقاضا برای اشتغال را به شدت کاهش داده است. به علاوه در این دوره اقتصاد سایه به مراتب گسترش پیدا کرده است. حتی برخی معتقدند که 50 درصد اقتصاد ایران به يك اقتصاد زیر زمینی تبدیل شده است. اقتصاد زیرزمینی اولین نتیجه‌ای که به بار می‌آورد مرز کارگار رسمی و غیررسمی، مرز کارگر با فروشنده و دست‌فروش کارگاه بزرگ با کارگاه کوچک را درهم می‌ریزد. در دوران رژیم اسلامی وزن اقتصاد دولتی نه تنها کاهش پیدا نکرده، بلکه افزایش نیز یافته است مجموعه عناصر فوق بر ساختار نیروی کار اثراتی برجای گذاشته که جلوتر مشاهده خواهیم کرد. عامل دیگری که در این بررسی ما باید مورد توجه قرار گیرد مساله مذهب و نقش روحانیت حاکم است. تردیدی نیست که فقهای حاکم تفسیر خود را از مایه‌های پدرسالارانه و مردسالارانه دین اسلام برگرفته که در آن برتری مردان بر زنان امر بدیهی تلقی می‌شود. اما در این مساله هم تردیدی نیست که پاسداران فقه با قوانین فقهی خود فرودستی زنان را در مقابل مردان به مراتب افزایش داده و از طریق نهادها و دستگاه‌های مذهبی آنرا نهادینه و تثبیت کرده‌اند.

بنابراین بخشی از مسایل زنان به قبل از دستیابی حاکمیت فقها برمی‌گردد. نهادها و دستگاه‌های مذهبی مخصوصا نهاد روحانیت در استفاده از دین برای نهادی کردن برتری مردان بر زنان در طول سالیان متمادی نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرده است. معه‌ذا با کسب قدرت سیاسی توسط روحانیت در انقلاب بهمن فرودستی زنان ابعاد باور نکرده پیدا کرده است.

وجه مشخصه ایدئولوژی رژیم روایت ویژه‌ای از اسلام بر مبنای منافع فقهای حاکم است. در این ایدئولوژی انسان‌ها از حقوق برابر اجتماعی برخوردار نیستند بلکه بر مبنای تقسیم‌بندی‌های «شرع‌انوار و خدادادی» از جمله

جنسی تقسیم شده‌اند. مختصات این نگرش تا آنجا که به بحث ما برمی‌گردد به طور کلی دارای چند جنبه است که می‌توان به صورت زیر آن را فرموله کرد:

1. در این دیدگاه زنان پیشاپیش و جزء پیش‌فرض‌های مسلم این نگرش در «جایگاه طبیعی و خدادادی» قرار دارند. حقوق آن‌ها نه توسط انسان‌ها بلکه توسط شارع مقدس از قبل تعیین شده است.
2. در این دیدگاه نقش اجتماعی زنان به عنوان همسر تعیین شده که یکرشته خدمات (کارهای خانگی) را برای مرد (نان‌آور) فراهم می‌کند. کدبانو نام مناسبی است که این نگاه از زنان را به خوبی بیان می‌کند.
3. در این دیدگاه الگوی ایده‌آل از زن ایفای نقش مادری است که وظیفه دارد برای نان‌آور خانواده بچه بزیاید و به نگهداری آن بپردازد. بیهوده نیست که شعار مورد علاقه رژیم این است که «بهشت زیر پای مادران است».
4. در این دیدگاه مردان هر وقت تشخیص دهند از این حق برخوردارند که قرارداد کار زنان را بر مبنای امور اعتباری تحت عنوان «ممنوعیت قانونی و شرعی» لغو کنند.

مقایسه نقطه عزیمت و هدف‌های سرمایه‌داری با رژیم اسلامی در برخورد با زنان نشان می‌دهد که اولی بر مبنای سود و زیان و از زاویه عقلانیت اقتصادی است که نابرابری جنسی بین مردان با زنان را دامن می‌زند در حالی که دومی با معیارهای اخلاقی - دینی و با قرار دادن وی در جایگاه طبیعی و خدادادی این هدف را دنبال می‌کند. معیار سرمایه‌داری در نهادی کردن این نابرابری اقتصادی است، معیار رژیم فقها به علت کهنتری، فرودستی و نابالغ بودن زنان از منظر مذهبی است. سرمایه‌داری برای نشان دادن تفاوت زن و مرد توجیه عقلانی و مادی می‌تراشد در حالی که رژیم فقها برای این نابرابری دست به دامن خدا می‌شود و آنرا امری به قول طباطبائی «فطری» می‌داند. سرمایه‌داری به زنان به عنوان ابزار تولید می‌نگرد در حالی که رژیم فقها آنها را بندگان درگاه خدا برای تولید مثل می‌داند.

مشکل نابرابری در میان زنان با مردان البته به منافع سرمایه‌داران یا تبلیغات ایدئولوژیک مذهبی رژیم اسلامی منحصر نمی‌شود بلکه این واقعیت «غیرعقلانی» تا حدودی زیاد توسط مردم نیز پذیرفته شده است. البته در این رابطه قصد ندارم که شستشوی مغزی رژیم اسلامی را در دوران حاکمیت بیست و چند ساله آن مخصوصاً در برهه‌های تحصیلی یا دستکاری در افکار عمومی که به طور منظم و پیگیر از طریق رسانه‌های عمومی اعمال می‌شود نادیده بگیرم، یا منافع اقتصادی طبقه سرمایه‌دار را از قلم بیاندارم، بلکه منظورم این است که فرودستی زنان به قبل از حاکمیت رژیم اسلامی برمی‌گردد و از مایه‌های پدرسالاری و مردسالاری در فرهنگ ایرانی تغذیه می‌کند. مراجعه به یک نمونه از نظرسنجی در رابطه با «مهمترین وظیفه زن» در میان مردم نشان می‌دهد که اخلاق مردسالارانه تا چه حد در جامعه ما نهادی شده است. در یکی از نظرسنجی‌هایی که توسط مرکز بخش برنامه‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی صورت گرفته است نتایج آن به قرار زیر است: «به طور کلی در جامعه مورد بررسی 66/5 درصد معتقد بوده‌اند که مهمترین وظیفه زن خانه‌داری است». در همین نظرسنجی 33 درصد پاسخ‌گویان کاملاً مخالف یا مخالف و معتقد بوده‌اند که زنان به دلیل مشکلات و ویژگی‌های خاص، برای پست وزارت مناسب نیستند. (9)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم معضل ما به منفعت سرمایه‌داران یا منافع فقهای حاکم بر ایران منحصر نمی‌شود بلکه تا حدودی ما با افکار ارتجاعی و عقب‌مانده خود مردم نیز دست به گریبان هستیم.

البته وجود افکار عقب‌مانده و ارتجاعی را نباید کاملاً و انحصاراً به پای زنان ثبت کرد. بلکه برعکس تا حدود زیادی این امر را باید محصول ممانعت شوهران و به طور کلی مردان تلقی کرد. شیرین احمدنیا در این رابطه به تحقیقی دست زده که به جنبه‌هایی از این مساله روشنی می‌بخشد. او می‌گوید: «یافته‌های تحقیقی که نگارنده درباره مادران در شهر تهران انجام داده نشان می‌دهد که در میان آن دسته از مادران نمونه تحقیق (جمعیت پاسخ‌گو) که صرفاً خانهدار محسوب شده و به هیچ‌گونه فعالیت کاری در ازای درآمد اشتغال نداشتند، 48/4 درصد، یعنی نزدیک به نیمی از ایشان، اظهار داشته بودند که در صورت فراهم بودن شرایط، تمایل به احراز نقش شغلی یعنی اشتغال به کار دارند. صرف‌نظر از رقم 12/9 درصد از پاسخ‌گویان که نظر خاصی در این رابطه ابراز ننموده بودند، 38/7

درصد مابقی پاسخگویان اظهار عدم تمایل به کار کردن نموده بودند. پس از جویا شدن محقق از دلیل یا دلایلی که برای تمایل خود داشتند، مشخص گردید که عمدترین دلیلی که این دسته از پاسخگویان به آن اشاره داشته‌اند (22/4 درصد کل پاسخ‌ها) این بود که شوهران‌شان با کار کردن آنان موافقت ندارند. به عبارت دیگر، ملاحظه می‌شود که در صورت موافقت شوهران با کار کردن همسران‌شان، عده‌ای بیش‌تری از زنان پاسخگو در واقع طالب احراز نقش شغلی بوده‌اند و آن را امری مطلوب تصویر می‌نمودند» (10)

این بخش از بحث را اگر بخواهیم خلاصه کنیم تبعیض و نابرابری علیه زنان در ایران اولاً ناشی از وجود خود نظام سرمایه‌داری است. وجود نابرابری‌های سیاسی- حقوقی، مهمتر از آن وجود نابرابری‌های اقتصادی- اجتماعی، فقدان تامین اجتماعی و خدمات اساسی زنان را در موقعیت فرودست نگه داشته و روحیه عزت‌نفس و برابری را در آن‌ها در هم شکسته است. ثانیاً بخشی از مسایل زنان در ایران امروز، ناشی از موجودیت فاجعه‌بار حکومت مذهبی است که قوانین عهد بوقی فقه آن زنان را نصف مردان می‌پندارد. در این باره باید توجه داشته باشیم که فقه اسلامی تحت شرایط جامعه قبیله‌ای و ماقبل فئودالی شکل گرفته که در آن برابری حقوق زنان و مردان بی‌معناست. چرا که قوانین فقهی اساساً بر پایه برتری جنس مذکر بر مؤنث استوار است. بر پایه قوانین فقهی زنان در همه حوزه‌های اجتماعی، از حقوق کمتر از مردان برخوردارند، در سنی آشکارا کمتر از مرد، بالغ شناخته می‌شود و درباره دختران نه ساله عملاً نوعی بردگی جنسی مجاز است. جدا کردن محیط کار، سرکوب غرایز انسانی و فشارهای بیرحمانه و خشن علیه زنان همگی از ثمرات اجرای فقه و ناشی از موجودیت حکومت اسلامی است. ثالثاً بخشی از نابرابری بین زن و مرد در ایران ریشه در فرهنگ سنتی و گرایش‌ها و عناصر ارتجاعی آن دارد. که حتی با برقراری يك حکومت دموکراتیک نیز ضرورتاً از بین نمی‌رود. این نابرابری‌ها در فرهنگ سنتی ما ریشه دارند و طبعاً بدون مبارزه با پیش‌داوری‌های ریشه‌دار موجود در خانواده‌ها و روشنگری عمومی در مقیاس وسیع قابل حل و فصل نیستند. کهنتر پنداری زنان، که با حقوق برابر سیاسی فرق دارد. این فرهنگ توسط جمهوری اسلامی به وجود نیامده، بلکه خود این پیش‌داوری در به قدرت رساندن رژیم اسلامی نقش مهمی داشته است. به علاوه فراموش نکنیم که خود زنان در بازتولید این مساله نقش مهمی دارند و در واقع فرودستی دختران قبل از هر چیز از طرف مادران جا انداخته می‌شود. این نابرابری‌ها بدون تغییرات بنیادی در نظام فرهنگی و ارزشی جامعه، بدون تبلیغات آگاهانه در این راستا حل شدنی نیست. به علاوه زوال این نابرابری‌ها بدون به میدان آمدن نیروی عظیم و میلیونی خود زنها، بدون مبارزه سازمان‌یافته آنان امری ناممکن است.

نگاهی به تحولات ساختار اشتغال زنان از رژیم پهلوی تاکنون

در این بخش به مقایسه اشتغال زنان در دوره پهلوی با رژیم اسلامی می‌پردازیم. در این بخش، بحث ما صرفاً بر روی افزایش دربار نابرابری جنسی در دوره شاه و چه رژیم اسلامی متمرکز نیست بلکه علاوه بر آن بر این اساس استوار است که پیش تاریخ کارگران زن و مختصات ساختار شغلی آن‌ها را نشان دهیم. ساختار شغلی زنان کارگر چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است و در شرایط کنونی کم و کیف آن‌ها چه گونه است، درجه تمرکز، شاخه اقتصادی که زنان بدان مشغولند از چه ویژگی برخوردار است.

در رژیم شاه 3 آمار بزرگ وجود دارد که در سال‌های 1335، 1345 و 1355 صورت گرفته است. در سال 1335 جمعیت بالای دهسال زنان 6/242 میلیون و هزار نفر بوده‌اند از این جمعیت 576 هزار نفر آن را جمعیت فعال تشکیل می‌دادند. در عوض 5/666 میلیون و هزار نفر غیر فعال بوده است. از 576 هزار نفر فعال زن 573 هزار نفر آن دارای شغل بوده‌اند و 3 هزار نفر آنها بیکار بوده‌اند. در این سال نرخ بیکاری 5% و نرخ واقعی فعالیت 9/2 و سهم زنان در بازار کار 9/7 درصد بوده است. در سال 1345 جمعیت بالای دهسال زنان اندکی رشد داشته است و به 8 میلیون 206 هزار نفر می‌رسد. از این تعداد 1 میلیون 33 هزار نفر آن فعال بوده‌اند و مابقی یعنی 7 میلیون و 173 هزار نفر آن غیر فعال بوده است. تعداد زنان شاغل در سال 1345، 944 هزار نفر و تعداد بیکاران زن 89 هزار نفر بوده‌اند. در این سال نرخ بیکاری 8/6، نرخ واقعی فعالیت 12/6 و سهم زنان در بازار کار 14/5 درصد بوده است. آخرین آمار از ساختار و موقعیت زنان به 1355 برمی‌گردد. در این سال جمعیت بالای دهسال زنان به 11 میلیون 232 هزار نفر رسد. از این تعداد 1 میلیون و 449 هزار نفر فعال بوده‌اند و 1

میلیون و 783 هزار نفر آن غیر فعال. زنان شاغل به 1 میلیون و 212 هزار نفر افزایش یافتند و تعداد زنان بیکار نیز به 237 هزار نفر رسید. نرخ بیکاری 16/4 و نرخ واقعی فعالیت 12/9 و سهم زنان در بازار کار به 14/8 درصد رسید که از آن زمان تاکنون نرخ اشتغال زنان به این مرحله نرسیده است. ویژگی اشتغال زنان را از نقطه نظر کمی مورد ملاحظه قرار دادیم اکنون بررسی ساختار اشتغال زنان را با توزیع کارگران زن در شاخه‌های اقتصادی دنبال می‌کنیم.

در یک بررسی آماری که در سال 1355 صورت گرفته از یک میلیون و 212 هزار کارگر زن 228 هزار نفر از آنها یعنی 2/59 درصد آنها در بخش کشاورزی اشتغال داشته‌اند.

651 هزار نفر از زنان یعنی 7/40 درصد در بخش صنعت و 333 هزار نفر یعنی 3/78 درصد از 12/77 درصد کل شاغلان زن در بخش خدمات به کار مشغول بوده‌اند. متأسفانه آمار دقیقی از توزیع کمی کارگران زن در بخش‌های صنعت، کشاورزی و خدمات وجود ندارد. به قول مهرانگیز کار «دسترسی به ریز مشاغل زنان در سال‌های 55-1335 به علت فقدان اطلاعات مورد نیاز امکان‌پذیر نیست. طبقه‌بندی مشاغل سر شماره‌ها نیز چندان دردی را دوا نمی‌کند و نتایج سرشماری سال 1355 برای مشاغل تقصیلی (کد سه رقمی) زنان استخراج نشده است». بعضی از بررسی‌ها اما گوشه‌ای از مختصات اشتغال زنان در دوره مزبور را منعکس می‌کند. یک بررسی از سال 1355 نشان می‌دهد که «بیش از 37 درصد از زنان شاغل شهری در مشاغل حرفه‌ای و فنی به کار مشغول بوده‌اند، پس از آن بزرگترین نسبت را شاغلین در تولیدات صنعتی (حدود 31 درصد) داشته‌اند که نسبت به سال 45 این نسبت کاهش یافته است» (11) در سال 1355 «بیش از نصف نیروی کار مشاغل تولیدی را زنان کارگر تشکیل می‌دادند و تا سال 1365 این رقم به طور متوسط سالانه ده درصد کاهش یافته است. در نتیجه حدود 400 هزار کارگر زن از فعالیت‌ها تولیدی کنار رفتند. اشتغال صنعتی زنان که قبلاً 38/2 درصد اشتغال صنعتی کشور را تشکیل می‌داد به 14/5 درصد تنزل یافت» (12) در سال 1350، 59/1 درصد نیروی کار زنان شهری در بخش غیر رسمی کار می‌کردند. (13)

سوداگر محقق مارکسیست کشور ما مختصات اشتغال زنان در این دوره را چنین گزارش می‌کند: «بخش‌های صنعت و خدمات دو بخش عمده‌ای بودند که زنان در آن‌ها فعالیت بیشتری داشتند. در 1345، 40 درصد و در سال 1355، 38/2 درصد شاغلان بخش صنعت از زنان ترکیب یافته بود. هر چند در نسبت زنان شاغل در این فاصله کاهش اندکی روی داد (1/9 درصد) اما شمار آن‌ها از 509 هزار نفر به 639 هزار نفر افزایش پیدا کرد، که بیش‌تر آن‌ها در کارگاه‌های کوچک فرش‌بافی کار می‌کردند. (14). نگاهی به آمار اشتغال از سال 1335 تا 60-1355 نشان می‌دهد که شمار زنان شاغل از 573000 نفر در سال 1355 به 1/212/020 نفر افزایش یافته است، یعنی از 9/7 درصد سهم زنان در بازار کار به 14/8 درصد در سال 1355 رسیده است. معه‌ذا در رابطه با ویژگی اشتغال زنان دوره شاه پاره‌ای از محققان انتقاداتی وارد کرده‌اند که به قرار زیر می‌باشد. مثلاً سوداگر درباره مختصات عمومی اشتغال زنان در دوره شاه می‌گوید «زنان رفته رفته در مشاغل فنی و حرفه‌ای و کارهای بازرگانی و اداری راه یافتند معدودی نیز به مقام‌های بازاری اداری گمارده شدند، که البته بیشتر جنبه نمایشی داشت. اما به طور کلی زنان همچنان زیر فشار و ستم مضاف نظام حاکم و مردان قرار داشتند و بخش بزرگی از ستمدیدگان جامعه را تشکیل می‌دادند. بیشتر کارهایی که به آن‌ها واگذار می‌شد از جمله سیاهترین کارها با کمترین دستمزدها و مزایا به حساب می‌آمد. اکثریت قریب به اتفاق قالی‌بافها و خدمه کارهای عمومی و خصوصی از زنان ترکیب یافته بود. هر چند طبق قانون کار پرداخت دستمزد کمتر به زنان منع شده بود، اما میزان، افزایش سطح دستمزد مردان و زنان یکسان صورت نمی‌گرفت و اختلاف زیادی در سطح دستمزدها برای کار برابر میان زنان و مردان مشاهده می‌شد» (15) برخی از انتقادات از دوره مزبور روی نکات مشخص‌تری تأکید کرده‌اند. مثلاً دفتر جمعیت و نیروی انسانی در مهرماه 1357 که ساختار اشتغال زنان در دوره شاه را مورد تحقیق قرار داده است بر روی دو نکته در اشتغال زنان انگشت می‌گذارد که به قرار زیر است:

1. پایین بودن نسبت شرکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی کشور

2. محدود بودن تنوع مشاغل زنان. (16)

طرفداران رژیم شاه در رابطه با تامین حقوق زنان داعیه دور و درازی دارند که با واقعیت اشتغال زنان در دوره مزبور خوانایی ندارد حتی برعکس اشتباهی سیری ناپذیر کارفرمایان در استثمار کار ارزان زنان را بیشتر منعکس می‌کند. مثلاً از مجموع 25 کارخانه‌ای که در تیرماه سال 1357 در استان مازندران مورد بازدید قرار گرفت مسئولان یازده کارخانه معتقد بودند که استخدام زنان در کارخانه به نفع آنان است. (17) مهرانگیز کار نیز به این نظرخواهی مراجعه می‌کند و دلایل کارفرمایان را چنین بیان می‌کند: «زنان انضباط‌پذیرتر از مردان هستند و کنار آمدن با آنها آسان‌تر از مردان است. زنان نظیف‌تر و مسئول‌تر از مردان هستند. و بسیاری از آنها از ماشین‌آلات مراقبت بهتری می‌کنند. زنان با دستمزد کمتری حاضر به کارکردن هستند».

در این دوران شمار و نسبت شاغلان زن در بخش صنایع در دوره مزبور در روستاها همچنان بیش از مردان بود. در 1345 از کل شاغلان صنعتی روستاها 32/3 درصد از مردان و 67/7 درصد را زنان تشکیل می‌دادند. در 1355 در این نسبت تغییری به وجود می‌آید، سهم زنان به 63/3 درصد کاهش یافته و سهم مردان تا 36/2 درصد افزایش پیدا کرد که یکی از دلایل آن رخنه صنایع نو در سطح روستاها می‌باشد «در شهرها سهم مردان از کل شاغلان صنعتی از 80/6 درصد به 83/8 درصد افزایش یافت و در مقابل سهم زنان از 19/4 درصد به 16/2 درصد کاهش پیدا کرد». (18)

سوداگر می‌گوید «آمار مربوط به اشتغال زنان در کشاورزی گمراه کننده است که علت اصلی آن را باید در مالکیت بر زمین دانست که بیش و کم در انحصار مردان بوده است». با این وجود او به تاسی از آمار یاد شده می‌گوید در سال 1345، 6/4 درصد و در 1355، 7/6 درصد شاغلان که به ترتیب 204 و 228 هزار نفر را شامل می‌شده در بخش کشاورزی کار می‌کرده‌اند. آمار یاد شده همچنین بر روی درصد توزیع کارگران زن در بخش‌هایی دیگر اطلاعاتی ارائه می‌کند که در مجموع تا حدود زیادی به شاخه‌های اقتصادی روشنایی می‌افکند. طبق این آمار در سال 1355 زنان شاغل در بخش ساختمان 0/7، در بخش حمل و نقل و ارتباطات 2، بازرگانی، بیمه و فروش جمعاً 2/7، برق و آب‌گاز 3/2 و در بخش معادن 3/3 درصد را تشکیل می‌دادند. از مجموع 621 مورد از صنایع جدید و قدیم میزان اشتغال زنان در صنایع قدیم 15/89 درصد و در صنایع جدید 94% درصد و در کل صنایع 8/21 درصد بوده است». (19)

به طور کلی مختصات اشتغال زنان در دوره شاه را می‌توان در چند محور خلاصه کرد.

1. زنان عموماً در کارهای ساده به کار مشغول بودند
2. میزان سواد زنان در دوره مزبور نازل بوده است.
3. میزان اشتغال زنان و میزان دستمزدشان با مردان نابرابر بوده است.
4. وزن بخش کشاورزی نسبتاً در میان شاخه‌های اقتصادی سنگین بوده است.

مطالعه گزارشات و بررسی‌های دوره مزبور نشان می‌دهد زنان از هیچ تشکلی برای دفاع از حقوق خود برخوردار نبوده‌اند. آنها حتی نمی‌توانستند بدون اجازه شوهران خود پاسپورت دریافت کنند. در نیمه دهه 1350 مهرانگیز منوچهریان سناتور و وکیل مجلس پیشنهاد داد که شرط اجازه شوهر برای زنان متاهل در تقاضای پاسپورت حذف شود که با این پیشنهاد او موافقت نمی‌شود و حتی مجبور به استعفا می‌گردد، یا همه مصاحبه معروف شاه با اوریانا فلاچی را به یاد دارند که در آن شاه گفته بود «شما شاید از نظر قانون با مردان مساوی باشید ولی از نظر توانایی و استعداد با آنها برابری نمی‌کنید چنانچه شما هرگز نمی‌توانید آثاری مانند آثار میکال آنژ و باخ ارائه دهید، شما حتی نمی‌توانید یک آشپز خوب باشید» (20) حتی در سال 1354 شاه دستور داد تا سازمان زنان دست ساخته و فرمایشی آن دوره به حزب رستاخیز ملحق شود.

مختصات اشتغال در دوره رژیم اسلامی

اکنون مختصات اشتغال زنان را در دوره رژیم اسلامی دنبال می‌کنیم. در این رابطه می‌خواهیم بدانیم اشتغال زنان چه تحولی را پشت سر گذاشته، هر شاخه اقتصادی چه تغییری را از سر گذرانده و در شرایط کنونی اشتغال

زنان در کدام بخش متمرکز شده است. يك بررسی آماری از جمعیت زنان نشان می‌دهد «تعداد جمعیت زنان بالای دهسال از حدود 16/4 میلیون در سال 55 به حدود 24/1 میلیون نفر در سال 65 و به حدود 29/5 میلیون نفر در سال 75 رسیده است. به بیان دیگر جمعیت زنان نسبت به سال 55، 80 درصد افزایش یافته است» (21). از این جمعیت بالای دهسال در سال 1365، 1/000/307 نفر آن را جمعیت زنان فعال تشکیل می‌داد و 15/011/000 نفر آن را جمعیت غیرفعال تشکیل می‌داد. از این تعداد جمعیت فعال 975000 نفر آن را زنان شاغل تشکیل می‌داد و 329 هزار نفر آن بیکار بوده‌اند. در این سال نرخ فعالیت واقعی، نرخ بیکاری 24/4 و سهم زنان در بازار 10/2 درصد بوده است. این آمارها نشان می‌دهد طی سال‌های 55 تا 65 تعداد زنان شاغل از 1/2 میلیون نفر به 975 هزار نفر کاهش پیدا کرد و به طور متوسط در هر سال 24 هزار زن از بازار اشتغال کنار رفتند. (22) سهم زنان در بخش عمومی نیز از 14/7 درصد به 11/8 درصد کاهش یافت. این کاهش اشتغال در بخش خصوصی نیز دیده می‌شود و میزان اشتغال زنان در بخش خصوصی نیز از 13/5 درصد به 7 درصد کاهش یافت. این روند کاهش اشتغال زنان در صنایع کارخانه‌ای نیز مشاهده می‌شود و میزان آن از 10/5 درصد در دوره قبل از انقلاب به 3/9 درصد رسید. در حالی که در همین دوره سهم مردان کارگر در میان کل کارگران از 43 درصد به 52/2 درصد افزایش یافت. در این دهه 428 هزار نفر شغل خود را از دست دادند که 419 هزار نفر فقط در گروه صنایع نساجی، پوشاک و چرم بوده است. (23) برآستی در صنعت نساجی و علیه کارگران زن شاغل این بخش در میان صنایع پاکسازی و حشنتاکی صورت گرفته است که تنها آنرا با سیاست ضد زن رژیم می‌توان توضیح داد. در سال 1375 جمعیت بالای دهسال زنان 22 میلیون 385 هزار نفر، جمعیت فعال زنان 2 میلیون و 37 هزار نفر و جمعیت غیرفعال زنان 20 میلیون و 348 هزار نفر، جمعیت شاغل 1 میلیون و 765 هزار نفر و جمعیت بیکار زنان 272 هزار نفر یعنی نرخ بیکاری 13/4، نرخ واقعی فعالیت 9/1 و سهم زنان در بازار کار 12/7 درصد بوده است. توزیع کمی اشتغال زنان در بخش‌های اقتصادی چه در آمار سال 75 و چه در آمار سال 79 به شرح زیر بوده است: «50 درصد از زنان در بخش‌های خدمات، 16/6 درصد در بخش کشاورزی، 13/03 درصد در بخش صنعت و 27% در بخش ساختمان مشغول بوده‌اند». (24) در این دوره اشتغال زنان در بخش خدمات تغییر و تحولی را نشان می‌دهد که به لحاظ تمرکز نیرو در سازمانیابی زنان اهمیت پیدا می‌کند. در این دوره سهم زنان حقوق‌بگیر از 20 درصد در سال 1355 به 42 درصد در سال 1365 افزایش پیدا کرد. خانم شادی‌طلب این افزایش در بخش خدمات را چنین توضیح می‌دهد: «افزایش زنان شاغل در این گروه {خدمات} در درجه اول به دلیل استخدام زنان آموزگار و در درجه دوم به دلیل استخدام زنان ارائه‌دهنده خدمات بهداشتی و درمانی است. افزایش سهم این گروه از زنان در میان کل زنان شاغل نیز تحت تاثیر از این عوامل است: دیدگاه جداسازی دختران و پسران، گسترش خدمات آموزشی و بهداشتی در سراسر ایران و به خصوص در روستاها و تعداد دختران جوان نیازمند آموزش». همان طور که پیش‌تر مشاهده کردیم این رشد در بخش خدمات با کاهش چشمگیر اشتغال در بخش‌های دیگر توأم بوده است. از جمله دلایلی که باعث شده که سهم اشتغال زنان در بازار کار با افت شدید مواجه شود می‌توان به این عوامل اشاره کرد:

1. بازنشسته کردن کارمندان زن در بخش عمومی و تشویق زنان به بازخرید.
2. افزایش مرخصی زایمان.
3. صدور بخش‌نامه توسط سازمان صنایع ملی در بخش نساجی ناظر بر ممنوع بودن استخدام زنان.
4. پاکسازی زنان.
5. تعطیل کردن برخی از مهد کودکها در ادارات دولتی.
6. جداسازی محل کار.
7. ترویج و تبلیغ نقش همسری و مادری از طریق رسانه‌های عمومی. کفایت در این رابطه به يك بررسی از کتاب‌های درسی دوره ابتدایی مراجعه کنیم. 89/7 درصد مشاغل خارج از

خانه به مردان و 10/3 درصد به زنان اختصاص دارد و کلیه مشاغل داخل خانه هم به عهده زنان است. (25)

8. رکود تولید و شرایط جنگ.

9. نیمه وقت کردن کار زنان.

10. ممنوعیت در پاره‌ای از رشته‌های تحصیلی. زنان در 55 درصد از رشته‌های تحصیلی علوم ریاضی و فنی، 28 درصد علوم انسانی، 23 درصد علوم تجربی و 5 درصد هنر نمی‌توانند تحصیل کنند. (26) البته پاره‌ای از این محدودیت‌ها بر اثر مبارزه زنان تغییر پیدا کرد.

کاهش میزان اشتغال زنان مخصوصاً در دهه اول دوره بعد از انقلاب که از نقطه نظر آماری و کمی تاحدودی بديهی به نظر می‌رسد متأسفانه و التئین مقدم گرایش دارد که سیاست تبعیض جنسی رژیم اسلامی را در این باره تا حدودی کم رنگ جلوه دهد. او می‌گوید: «در ایران امروز، زنان با این‌که حجاب دارند، در مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز دولتی و حتی در کارخانه‌ها مشغول کارند. هر چند تفاوت جنسی و حقوقی مربوط به هر يك جداگانه وجود دارد و ممکن است تبعیض جنسی نیز وجود داشته باشد. اما این‌ها موضوعاتی هستند که با توسعه اقتصادی و تغییرات جمعیتی و نیز رشد جمعیت زنان آموزش دیده، در حال تغییر می‌باشند، همانگونه که آموزش و پرورش جهانی در ایران گسترش یافته، تفاوت‌هایی جنسی هم در حال تغییر می‌باشد. (27)

مهرداد درویش‌پور در پاسخ به این نظر به درستی با مراجعه به میزان بیکاری، سهم زنان شاغل در کل جمعیت فعال و مقایسه تحصیلات زنان با مردان نشان می‌دهد که عامل تبعیض جنسی به راحتی «در حال تغییر» نیست. (28)

بررسی آماری دهه دوم حاکمیت رژیم اسلامی در زمینه اشتغال زنان نشان می‌دهد، نسبت زنان شاغل در کل شاغلان کشور از 9/1 درصد (سال 1365) به 12/7 درصد در سال 1375 افزایش یافته و تعداد زنان شاغل نسبت به دوره 65-55 افزایش نشان می‌دهد. در همین رابطه نسبت زنان خانهدار در کل زنان 10 ساله و بالاتر، از 69 درصد، که طی يك دهه ثابت مانده بود، 10 درصد کاهش می‌یابد. این تغییرات در زیر شاخه‌های اقتصاد نیز خود را نشان می‌دهد. سهم زنان شاغل که در بخش صنعت که 52/7 درصد در دهه 65-55 به 21/6 درصد کاهش یافته بود مجدداً در این دوره به رقم 33 درصد افزایش می‌یابد. البته در بخش کشاورزی ما شاهد تحول چشمگیری نیستیم و 230 هزار شاغل زن پس از گذشت 3 دهه به 290 هزار نفر رسیده که رشد بطنی و کندی را نشان می‌دهد. (29)

آمار سال 1379 توزیع شاغلین زن در بخش‌های اقتصادی را چنین نشان می‌دهد کشاورزی 14/4 درصد، صنعت 38/8 درصد و خدمات 46/8 از کل اشتغال را به خود اختصاص می‌دهد. مرکز آمار آخرین نتایج نمونه‌ای خود را که مقایسه نسبت متخصصان فعال در بخش‌های مختلف اقتصادی بود چنین اعلام کرده است «کمترین نسبت متخصصان با 31% در کشاورزی، 8/07 درصد در صنعت، 91/55 درصد در بخش خدمات حضور دارند» (30) البته رشد شاغلان در بخش خدمات به معنای رشد تقاضای نیروی کار در این بخش نبوده، دلیل این امر را باید در رکود حاکم بر سایر بخش‌ها و وجود توده گسترده عرضه نیروی کار که در سایر بخش‌ها جایی برای کارکردن ندارند جست‌وجو کرد. (31)

ویژگی اشتغال در این بخش این است «فرصت‌های شغلی زنان در بخش خدمات، در فعالیت‌های آموزشی و بهداشتی متمرکز شده است که کارهای زنانه محسوب می‌شود. حدود 4 درصد از کل شاغلان زن در بخش خدمات به فعالیت در امور آموزشی بهداشتی و دیگر فعالیت‌های خدماتی بخش عمومی می‌پردازند. در سال 1379 بیش از 18/6 درصد کل شاغلان زن در فعالیت‌های آموزشی اشتغال داشته‌اند». (32)

مقایسه ساختار اشتغال زنان در دوره شاه با رژیم اسلامی چند ویژگی را نشان می‌دهد یکی از ویژگی‌های اشتغال در دوره رژیم اسلامی نسبت به رژیم شاه این است که نسبت اشتغال روستاها با شهرها دگرگون گشت. در سال 1365 با 49/85 میلیون نفر جمعیت که 54/1 درصد در شهرها و 45/3 درصد در روستاها ساکن بوده‌اند، و مردان 51/1 درصد و زنان 48/8 درصد کل جمعیت، از نظر اشتغال با 11/21 میلیون نفر شاغل، 53 درصد شاغلان در شهرها و 47 درصد در روستاها و حدود 91 درصد آنان مرد و 9 درصدشان زن بوده‌اند. در حالی که

در سال 1375 با 60/05 میلیون نفر جمعیت، حدود 61/3 درصد آنان در شهرها و 38/3 درصدشان در روستاها ساکن بوده‌اند و مردان 50/8 درصد و زنان 49/9 درصد جمعیت از نظر اشتغال با 14/57 میلیون نفر شاغل در کشور 60/3 درصدشان در شهرها و 39/1 درصد آنان در روستاها (درحالی که در این دوره در شهرها 2/84 میلیون شغل جدید اضافه شده است، در روستاها تنها 51 هزار شغل) و حدود 87/8 درصدشان مرد و 12/0 درصد آنان زنان بوده‌اند(33).

ویژگی دیگر اشتغال زنان نسبت به دوره شاه این است که وزن زنان شاغل در کشاورزی به مرور کاسته شد و وزن زنان شاغل در صنعت و خدمات افزایش پیدا کرد. اینکه در بین بخش صنعت و خدمات غلبه با کدام است برخی از محققان نظیر خانم خدیجه سفیری معتقدند غلبه با بخش خدمات است، او در این باره می‌گوید: «آمار سال 1365 نشان می‌دهد که زنان بیش از همه در بخش خدمات متمرکز هستند، پس از آن بخش صنعت و سپس کشاورزی بیشترین جمعیت زنان را در خود جای داده است» و برخی دیگر نظیر خانم زهرا کریمی اعتقاد دارند که «آمار رسمی سال 1375، شمار زنان شاغل در بخش صنعت (ساخت) کشور را 583186 نفر (33 درصد کل شاغلین در این بخش‌ها اعلام می‌دارد. در نمونه‌گیری سال 1379 نسبت زنان به کل شاغلین در بخش صنعت (ساخت) کمتر از 30 درصد بوده است، در حالی که با احتساب میلیون‌ها زنی که در محل زندگی خود به بافتن قالی و گلیم یا تولید دیگر کالاها اشتغال دارند، جمعیت زنان فعال و شاغل در بازار کار ایران کاملاً تغییر خواهد کرد و به حدود نیمی از جمعیت شاغل در بخش صنعت خواهد رسید».

ویژگی دیگری که در ساختار اشتغال زنان می‌توان مشاهده کرد غلبه بخش حاشیه‌ای و غیر رسمی بر بخش برنشته و رسمی است. در جمهوری اسلامی زنان شاغل ظاهراً از کار در مشاغل رسمی کنار گذاشته شده‌اند اما آنها به خانه برنگشته‌اند بلکه در مشاغل حاشیه‌ای، غیر رسمی، قراردادی و خارج از دایره شمول قانون کار و تامین اجتماعی جذب شده‌اند. از این نظر وضعیت زنان نسبت به رژیم شاه به مراتب بدتر و در شرایط نابه‌نجارتر قرار گرفته است.

ویژگی دیگری که ساختار اشتغال زنان در دوره رژیم اسلامی پیدا کرده افزایش اشتغال زنان در بخش دولتی-عمومی است. میترا باقریان با برجسته کردن این مساله تناسب رشد اشتغال بخش عمومی با خصوصی را چنین بیان کرده است «اشتغال در بخش عمومی، بویژه در مستخدمین مشمول قانون استخدام کشوری و اشتغال در پست‌های آموزشی، فرهنگی و بهداشتی-درمانی افزایش پیدا کرده است. اشتغال در بخش خصوصی به شدت کاهش پیدا کرده است.»(34) الهه رستی در این باره می‌گوید «نه تنها درصد کارگران و کارمندان زن در وزارت خانه‌های دولتی تنزل نکرد، بلکه از 29 درصد به 31 درصد رسید. ... درصد کارمندان زن در وزارت خانه‌های آموزش و پرورش با بهداشت و دادگستری افزایش یافت ولی در وزارت خانه‌های بازرگانی و آموزش عالی این درصد دچار کاهش شد. در حالی که وزارت جهانگردی منحل شده بود، وزارت خانه‌های جدیدی تاسیس شد که درصد کارمندان زن شاغل را افزایش می‌داد».

بخشی از رشد نسبی اشتغال در بخش عمومی را البته باید با آپارتاید جنسی توضیح داد. کاهش درصد اشتغال در بخش‌های دیگر و رشد اشتغال زنان در بخش عمومی ظاهراً پدیده‌ای متناقض به نظر می‌رسد. اما اگر ورود زنان به بازار کار و خصلت ایدئولوژیک حکومت اسلامی را در نظر بگیریم این تناقض بهتر فهمیده می‌شود.

و بالاخره می‌توان به ویژگی درجه سواد زنان شاغل در دوره شاه رژیم اسلامی اشاره کرد که در رژیم شاه با همه آواز مگری و تبلیغات ناظر بر دفاع از حقوق زنان میزان بی‌سوادی شاغلان زن قابل مقایسه با رژیم اسلامی نیست و میزان سواد زنان تحصیل کرده در کل شاغلان کشور در سال 1355 حدود 18/5 درصد بوده که در سال 1375 به 43 درصد افزایش یافته است. و همین زنان تحصیل کرده سرمایه‌گران‌بهایی هستند که امر سازمانیابی زنان را می‌توانند در مسیر درست قرار دهند.

نابرابریهای جنسی

تمرکز بر روی مساله زنان البته در جنبش ما مخصوصاً در بین مخالفان حقوق زنان یا به عبارت بهتر مدافعان مردسالاری همیشه با این آوارمگری توأم بوده که حقوق «متعارف» می‌خواهد از مردان سلب و به زنان اعطا و

سپرده شود. بخشی از چپ‌ها نیز که بنا به تعریف الغای ستم جنسی جزئی از هویت آنان را تشکیل می‌دهد به بهانه الغای ستم طبقاتی به عنوان اصلی‌ترین مساله جامعه از این امر طفره رفته‌اند. بنابراین ضرورت دارد مطالبات زنان هر چه روشن‌تر مطرح شود.

زنان شاغل اما در کشور ما خواست‌ها و مطالبات ویژه‌ای دارند که به خاطر ویژگی زن بودن‌شان مطرحند در عین حال يك رشته مطالبات عمومی نیز وجود دارد که با مردان کارگر برای دستیابی به آنها اشتراك منافع دارند. مهم‌ترین مسایل و نابرابری‌هایی که زنان از آنها رنج می‌برند را خانم ژاله شادی‌طلب چنین صورت‌بندی کرده است:

1. معیارهای استخدامی نابرابر.
2. فرصت‌های نابرابر برای آموزش حرفه‌ای و بازآموزی.
3. دستمزد نابرابر برای کار یکسان.
4. دسترسی نابرابر به منابع تولیدی.
5. تمرکز در تعداد محدودی از شغل‌ها.
6. مشارکت نابرابر در تصمیم‌گیری‌ها.
7. شانس بیشتر برای بیکاری.
8. امکان نابرابر در ارتقاء شغلی(35)

بگذارید برخی از این نابرابری‌ها و در عین حال برخی از مطالبات زنان را به طور مختصر و از نزدیک مورد ملاحظه قرار دهیم.

نابرابری دستمزد زنان با مردان: یکی از خواستها و مطالبات زنان کارگر پرداخت دستمزد برابر در ازای کار برابر با مردان است. به عبارت دیگر یکی از مهم‌ترین مطالبات زنان کارگر الغای نابرابری در سطح دستمزد است. ناهید کشاورز در مقاله «حریم حساس اشتغال زنان» مدعی است «میزان دستمزد زنان در ایران به طور متوسط 33% کمتر از دستمزد مردان است».(36) مطالعات موردی در برخی از کارخانه‌ها این ادعا را تأیید می‌کند. مثلاً در کارخانه ترانسو «مردان 120 هزار تومان و زنان 80 هزار تومان دستمزد دریافت می‌کنند».(37) آیا این نابرابری فقط در این کارخانه وجود دارد؟ پاسخ این سؤال منفی است. کافی است در این رابطه به اعتراف دبیر اجرایی خانه کارگر استان بوشهر مراجعه کنیم. عیسی محمد کمالی می‌گوید: «حقوق بانوان کارگر شاغل در برخی از شرکت‌های خصوصی این استان توسط کارفرمایان ضایع می‌شود. هم اکنون حقوقی که این شرکت‌ها به زنان می‌پردازند پایین‌تر از مصوبات قانونی است»(38) آیا این نابرابری فقط در استان بوشهر دیده می‌شود؟ پاسخ این سؤال هم منفی است. مراجعه به برخی از کارهای تحقیقی و بررسی برخی از لوايح این مساله را نشان می‌دهد. در يك کار تحقیقی که بر روی کارکنان بخش آموزش صورت گرفته تبعیض در درآمد زنان شاغل با مردان به قرار زیر است.

آموزگاران زن	آموزگاران مرد	دبیران زن	دبیران مرد	استادان زن	استادان مرد
164,300	329,000	346,500	433,600	456,600	707,300

این تحقیق می‌افزاید: «اگر بر اساس میانگین ساعت کار در هفته استخراج شده در همان تحقیق، متوسط حقوق يك ساعت کار زنان و مردان را محاسبه کنیم ارقامی به شرح زیر (به ریال) به دست می‌آید:

آموزگاران زن	آموزگاران مرد	دبیران زن	دبیران مرد	استادان زن	استادان مرد
1252/2	1506/4	2215/5	2216/8	3506/0	3956/0

این گزارش با محفوظ داشتن هزینه کار خانگی در بودجه خانوار نابرابری در سطح دستمزد را به نحو آشکارتر روشن می‌سازد. نویسنده این گزارش می‌گوید: «حال اگر در این محاسبه، کار زن در خانه را از نظر ارزش کار، یا به عبارت ساده‌تر پولی که در مقابل انجام کارهایی که توسط او انجام می‌گیرد و اگر نگیرد، باید از بودجه خانوار به نحوی پرداخت شود (مثلاً لباس به لباسشویی داده شود، برای بچه‌ها معلم سرخانه گرفته شود، غذای آماده از بیرون خریداری شود و غیره...) در نظر بیاوریم، مقدار درآمد زن در برابر نیرویی که در طول روز صرف می‌کند در مقایسه با یک مرد (به ریال) به شرح ارقام زیر تغییر می‌یابد: (39)

آموزگاران زن	آموزگاران مرد	دبیران زن	دبیران مرد	استادان زن	استادان مرد
721	1506	1375	2217	2042	3956

برای اثبات نابرابری در دستمزد زنان با مردان در ایران می‌توان به لایحه «یکسان شدن حقوق زنان و مردان متاهل» مراجعه کرد. الهه کولایی نماینده مردم تهران در رابطه با لایحه مزبور می‌گوید: «افزایش حقوق مستخدمان متاهل زن و مرد شاغل در ادارات و سازمان‌های دولتی حاصل پیگیری فراکسیون زنان مجلس» است. او می‌گوید: «به رغم مخالفت‌های غیرقابل‌تصوری که در خصوص یکسان شدن حقوق زنان و مردان متاهل وجود داشت در نهایت این لایحه قانونی به تصویب رسید. طبق مصوبه هیات وزیران «حداقل حقوق موضوع ماده 2 لایحه قانونی حداقل و حداکثر حقوق مستخدمان» از اول سال 1381 «در مورد مستخدمان متاهل زن و مرد و مستخدمان سرپرست خانواده که افرادی را تحت تکفل خود دارند مبلغ 700 هزار ریال و سایر مستخدمان 600 هزار ریال خواهد بود». (40) این لایحه نشان می‌دهد بعد از 24 سال از حاکمیت رژیم اسلامی برای بخشی از زنان (ادارات و سازمان‌های دولتی) دستمزد برابر با مردان تازه در هیات وزیران به تصویب رسیده است. به علاوه این مصوبه اولاً همه زنان ادارات و سازمان‌های دولتی را در بر نمی‌گیرد بلکه آنهایی را که متاهل یا سرپرست خانواده هستند شامل می‌شود. ثانیاً این مصوبه همه زنان شاغل را نیز در بر نمی‌گیرد. تکلیف زنان شاغل در بخشهای دیگر اقتصاد چه می‌شود؟ بهتر از این مصوبه نمی‌توان نشان داد که بخش غالب زنان شاغل از دستمزد برابر با مردان در ازای کار برابر محروم هستند. هاله افشار نابرابری در حوزه‌های دستمزد، مالیات، حق بیمه، پاداش و کالاهای ارزان قیمت در تعاونی‌ها را چنین بیان می‌کند: «زنانی که شاغلند، در عمل از دستمزد برابر برای شرایط کاری یکسان برخوردار نیستند. زنان متاهل از مردان متاهل مالیات بر درآمد بیشتری می‌پردازند. زنان حق بیمه بیشتری از مردان می‌پردازند. مردان از حقوق دوران تاهل خود بهره می‌برند و زنان معمولاً کسانی هستند که باید مخارج سرپرستی فرزندان خود را بعهده بگیرند. مردان بیشتر پاداش می‌گیرند چون فرض بر این است که آنها سرپرست خانواده‌اند و آنها هستند که حق استفاده از کالاهای ارزان‌قیمت در تعاونی‌های دولتی را دارند. سهم آنها با بیشتر شدن تعداد فرزندان‌شان بالا می‌رود: زنان نه تنها از این حق محرومند بلکه حتی خود نیز سهمی دریافت نمی‌کنند. (41).

نابرابری در سطح دستمزد در جمهوری اسلامی فقط به درآمد پایه محدود نمی‌شود. ما در پرداخت اضافه‌کاری نیز با تبعیض و نابرابری در بین زنان و مردان کارگر روبرو هستیم. مثلاً «مبلغ اضافه‌کاری برای آقایان ساعتی 400 تومان و برای زنان ساعتی 360 تومان است» (42) یا در پرداخت غرامت بیمه‌شدگان هم این نابرابری را می‌توان مشاهده کرد. سازمان تامین اجتماعی «غرامت دستمزد بیمه‌شدگان زن متاهل را در ایام بیماری معادل 66% حقوق روزانه در نظر می‌گیرد، در حالی که به مردان متاهل در موارد مشابه معادل 75% حقوق روزانه می‌پردازد. یعنی غرامت دستمزد بیمه‌شدگان زن متاهل کارگر برابر با دستمزد کارگران مرد مجرد است» (43)

نابرابری در فرصت‌های شغلی:

زنان جامعه با اینکه تقریباً نصف جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، معه‌دار از سهم ناچیزی در جمعیت شاغل کشور ما برخوردارند. در دهه 65-1355 69% از کل زنان ده ساله و بالاتر خانه‌دار بوده‌اند. زنان فعال 12/9 درصد در سال 55 به 8/2 درصد و سهم زنان شاغل از 13/8 به 8/9 درصد کاهش یافت (44) دلایل این امر را

باید در سیاست‌های رژیم اسلامی ناظر بر بازنشستگی اجباری، بازخریدهای زود هنگام، ترك خدمت به طور دلخواه یا اجباری، برجسته‌شدن نقش سنتی خانهداری و مراقبت از کودکان... جستجو کرد. با این وجود فقط در دهه دوم یعنی 1365-75 نسبت زنان شاغل 8/9 درصد سال 1365 به 12/1 درصد در سال 1375 افزایش یافته و نرخ مشارکت زنان برابر با 9/1 درصد یعنی حدود 2 میلیون نفر رسیده است (45). با اینکه در دهه دوم حیات رژیم اسلامی نسبت زنان شاغل افزایش نشان می‌دهد، با این وجود فقدان فرصت‌های برابر برای احراز شغل و ارجاع اکثر مشاغل و مهمتر از آن ارتقا، شغلی به مردان کماکان به عنوان يك عرصه نابرابری بین مردان با زنان شاغل ادامه دارد. البته نابرابری در فرصت‌های شغلی صرفاً به کارگران محدود نمی‌شود و در سطوح دیگر گروهبندی‌های اجتماعی نیز مشاهده می‌شود. این نابرابری صرفاً به میزان اشتغال زنان با مردان خلاصه نمی‌شود بلکه در «مراتب اجتماعی» نیز به نحو چشمگیری تبعیض و نابرابری مشاهده می‌شود. اگر به درصد مدیران در برخی از دستگاه‌های دولتی نگاه کنیم به خوبی تبعیض سهم زنان شاغل و مدیران زن را مشاهده می‌کنیم. مثلاً در وزارت نیرو سهم مدیران مرد تقریباً 16 درصد و سهم مدیران زن 4 درصد است. در بقیه نهادهای دیگر نیز این تبعیض وجود دارد. (46)

در بعضی از نهادها نیز استخدام نه به صورت تلویحی بلکه به طور آشکار نابرابری را نهادی کرده‌اند. کفایت در این رابطه به آگهی استخدام بنیاد مسکن مراجعه کنیم که در «17 سمت اداری» خود فقط مردان را استخدام می‌کند. یا می‌توان به بخش‌نامه سازمان صنایع ملی در سال 1364 اشاره کرد. معاون اداری این سازمان روح و مضمون این بخش‌نامه را چنین توضیح می‌دهد: «مردان در یافتن کار اولویت دارند. این مطابق اعتقادات و عرف مذهبی ما است طبیعتاً خواهان ما نمی‌توانند در بافت سنگین واحدهای صنعتی، یا در محوطه کارخانه‌ها که وظایف، اهداف و برنامه‌های زمانی مشکل و طاقت‌فرسایی دارد موفق باشند». (47)

«شانس» بیشتر در بیکاری: نابرابری در اشتغال یا نابرابری در بیکاری کامل می‌شود و تبعیض علیه زنان در بیکاری نیز دست به دست سایر نابرابری‌ها موقعیت فرو دست زنان را تثبیت می‌کند. زنان عموماً آخرین کسانی هستند که استخدام می‌شوند و غالباً اولین گروهی هستند که اخراج می‌شود.

مطالعه نرخ مشارکت و بیکاری بر حسب جنسیت در دوره سال‌های 78-1355 نشان می‌دهد که نرخ مشارکت زنان در سال 1355 12/9 درصد بوده در حالی که نرخ مشارکت مردان در همین سال 70/8 درصد بوده است. نرخ بیکاری زنان 16/4 درصد در حالی که نرخ بیکاری مردان در همان سال 9/1 درصد بوده است. این آمار در سال 1378 نشان می‌دهد نرخ مشارکت زنان 11/7 درصد بود در حالی که نرخ مشارکت مردان 61/9 درصد بوده است. در عوض نرخ بیکاری نشان می‌دهد که میزان آن نزد مردان 13/5 درصد است نزد زنان 13/36 درصد است.

الغای جداسازی محل کار: مطالبه ویژه دیگر زنان شاغل لغو جداسازی محل کار زنان از مردان است. تفکیک محل کار به علت جنسیت زنان که توسط نهاد حراست پاسداری می‌شود نه تنها توهین آشکار به زنان شاغل است بلکه علاوه بر آن هدف تفرقه زنان کارگر با مردان را نیز تعقیب می‌کند.

الغای شغل‌های زنانه: جداسازی بین مردان شاغل با زنان شاغل اگرچه جوهر به غایت ارتجاعی و مردسالارانه دارد در روند و ادامه خود پدیده‌ای را به وجود می‌آورد که می‌توان از آن به عنوان «شغل‌های زنانه» یاد کرد. منشی‌گری، معلمی، پرستاری، بخش‌های قابل توجهی از نساجی و برجسته‌تر از همه قالی‌بافی... شغل‌هایی هستند که از آن می‌توان به عنوان «شغل‌های زنانه» یاد کرد. در این رابطه کافی است قالی‌بافی را مورد ملاحظه قرار دهیم که بر مبنای آمار «84 درصد از بافندگان فرش کشور زنان هستند» (48) یکی از ویژگی‌های شغل‌های زنانه آن چیزی است که شیرین احمدنیا از آن به عنوان «کار در منزل» یاد می‌کند. اگرچه این ویژگی برای همه شغل‌های زنانه صادق نیست معهذاً غالب این شغل‌ها از چنین خصوصیتی برخوردار هستند. «مشاغلی چون صنایع دستی، دوخت و دوز، گلدوزی، گلیم بافی و فرش بافی، به ویژه در میان اقشار کم درآمدتر جامعه توسط کار کردن زنان در ایران مرسوم بوده است. با این حال باید متذکر شد که کار کردن زنان در این قالب با شرایط محیطی و کاری

نامساعدتر و ناایمن تری همراه است و خطرات مستقیم و غیر مستقیمی را متوجه زنان و دخترانی می‌کند که سال‌های طولانی از عمر خود را غالباً به اجبار به انجام این کارها صرف می‌کند» (49)

الغای نابرابری در برخورداری از تامین اجتماعی:

بر اساس اصلاحیه‌ای که در باره بند 2 ماده 82 تامین اجتماعی توسط مجلس ارائه شده در صورت فوت زنان بیمه شده فرزندان آن‌ها می‌توانند با توجه به شرایط قانون از مزایای مستمری بازماندگان بهره‌مند شوند. اما این اصلاحیه توسط شورای نگهبان به عنوان «بار مالی» وتو می‌شود. مخالفت شورای نگهبان نقص آشکار اولاً خود قانون کار رژیم محسوب می‌شود ثانیاً نقص آشکار حق خصوصی و فردی زنان کارگر به حساب می‌آید. این اقدام شورای نگهبان فقط نشان می‌دهد که زنان شاغل با مردان برابر نیستند و حتی در برخورداری از بیمه نیز تبعیض وجود دارد.

بازنشستگی پیش از موعد: خواست بخش دیگری از زنان کشور ما بازنشستگی پیش از موعد در کارهای سخی و زیان آور است. این مطالبه عموماً در کارخانه‌هایی مطرح شده است که مشخصه اصلی آن‌ها کارهای سخت و زیان آور و ناامنی با درجه بالا بوده است. بنا به آماري که واحد اطلاعات تامین اجتماعی ارائه داده است در عرض 5 ماه 3 هزار انگشت در کارخانه‌های ایران قطع شده است. در هر 5 ساعت 6 حادثه در واحدهای تولیدی ایران اتفاق می‌افتد.

استراتژی سازمانیابی زنان کارگر

زنان شاغل را می‌توان بر مبنای شهری یا روستایی؛ شاخه‌های اقتصادی (خدمات؛ صنعت؛ کشاورزی) درجه مهارت (ماهر؛ ساده) درجه سواد؛ میزان سازمان یافتگی تقسیم کرد. ما در این نوشته با توجه به شرایط مشخص مبارزه کارگران در ایران زنان را به 3 دسته یعنی بخش برنشسته؛ بخش حاشیه‌ای و زنان خانهدار تقسیم می‌کنیم. یک استراتژی معطوف به سازمانیابی باید روشن کند که موقعیت؛ وزن هر یک از این نیروها کدام است؛ در شرایط کنونی اقدامات و حرکات‌شان از چه وجه مشخصه‌ای برخوردار است و دورنمای حرکات و اقدامات آنها از چه مسیری به سازمانیابی می‌گذرد.

کارگران زن برنشسته

کارگران زن بخش برنشسته آن بخش از کارگران هستند که لاقلاً در سطح تئوری و روی کاغذ مشمول قانون کار یا قانون استخدام کشوری یا سایر قوانین استخدامی می‌شوند؛ از درجه معینی مهارت برخوردارند؛ دستمزد نقدی دریافت می‌کنند؛ به عنوان کارگر و مزدبگیر شناخته می‌شوند. بنا به گفته زهرا شجاعی 88 درصد زنان کشور؛ غیرفعال هستند (50) از 88 درصد کل زنان غیر فعال 56٪ در صدر آن خانهدارند و 26٪ در صدر آن را دختران دانش‌آموز و دانشجو و باقی‌مانده زنان بیکار و منقضی شغل هستند. زنانی که بدون هیچ فعالیتی از درآمد کافی برخوردارند 18 درصد جمعیت غیرفعال کشور را تشکیل می‌دهند. با این آمار معلوم می‌شود 12 درصد زنان ایران فعال هستند.

توزیع شغلی زنان کشور ما از چه مختصاتی برخوردار است؟ یک نگاهی کلی به آمار سال 1375 نشان می‌دهد که تعداد شاغلان زن در بخش عمومی 698 هزار نفر بوده است که از این تعداد 672 هزار نفر آن در نقاط شهری و 71 هزار نفر در نقاط روستایی به کار مشغول بوده‌اند. بر طبق این آمار 250 هزار زن در بخش خصوصی به کار مشغولند که 130 هزار نفر آن در نقاط شهری و 119 هزار نفر در نقاط روستایی کار می‌کنند. این آمار نشان می‌دهد که وزن زنان شاغل در بخش خصوصی در نقاط روستایی قابل توجه است و از وزن چشمگیری برخوردار است. از کل 21352625 نفر کارکنان دولت تعداد 374473 نفر از آن‌ها را کارکنان زن تشکیل می‌دهد که تابع قانون استخدام کشوری و یا سایر مقررات استخدامی هستند و تعداد 8647 نفر از آن‌ها تابع قانون کار.

متأسفانه آماری از تعداد کارکنان زن رسمی و غیررسمی در دست نیست و ما نمی‌دانیم چند درصد از شاغلان زن بصورت غیررسمی به کار مشغول هستند.

توزیع شاغلان زن در بخش عمومی چگونه است؟ بر طبق آمار سال 1378 که یکی از آخرین آمارهای کشور است تعداد زنان شاغل در 3 بخش آموزش؛ بهداشت و سایر بخش‌های عمومی به قرار زیر است. در آموزش زنان شاغل 494332 نفرند در بهداشت و درمان 116563 نفر و در سایر بخش‌های عمومی 732405 نفر به کار مشغول هستند.

این آمار نشان می‌دهد "73 درصد از زنان مشاغل در آموزش و پرورش به کار مشغول هستند". (51)

در بخش عمومی بعد از معلمان پرستاران در مقام دوم قرار دارند و چه از نقطه نظر کمیت و چه از زاویه نوع کار آن‌ها دارای اهمیت قابل ملاحظه‌اند. زنان شاغل در بخش عمومی در رشته‌های دیگر نیز به کار مشغولند که عجلتاً از بررسی آن‌ها در این مقاله صرف‌نظر می‌کنیم. اما زنان کارگر برنشته در بخش صنعت نیز از کمیت قابل توجه‌ای برخوردارند که به قرار زیر می‌باشد. در کشور ما بر طبق آمار موجود از سال 1377 تعداد 13201 عدد کارگاه صنعتی 10 نفر و بیشتر وجود دارد که 11316 عدد آن متعلق به بخش خصوصی و 1063 عدد آن متعلق به بخش عمومی است که در مجموع 882196 نفر در آن‌ها به کار مشغولند که سهم زنان 55960 نفر می‌باشد. وزن کمی کارگران برنشته را مشاهده کردیم اکنون ببینیم از نقطه نظر مبارزاتی کدام بخش به چه دلیل اهمیت دارد.

معلمان زن کشور ما بنا به خصلت کار خود که با آگاهی و آموزش توأم است می‌تواند نقش آگامگرانه و سازمان‌گرانه در میان کارگران زن کشور ما ایفا کنند. آن‌ها می‌توانند به حلقه اتصال بخش‌های مختلف زنان از جمله زنان ساکن محله؛ واحدهای تولیدی و سایر حوزه‌های اقتصادی تبدیل شوند. آن‌ها با به میدان آوردن دانش آموزان از یک طرف و با کمک به سازماندهی زنان در محلات و خانواده دانش‌آموزان در شاخه‌های دیگر می‌توانند طوفانی علیه جمهوری اسلامی بر پا نمایند. تجربه انقلاب بهمن نشان داده است که تنها نیروی ضربت تهیدستان شهری نبوده است که پایه‌های رژیم شاه را به لرزه در آورده بلکه علاوه بر آن‌ها تظاهرات خیابانی و اعتراضات میلیونی دانش‌آموزان که سهم معلمان در بسیج آن‌ها غیرقابل کتمان است نقش موثری در عقب راندن رژیم شاه ایفا کرده است. نقش معلمان و اهمیت آنها در مبارزه علیه استبداد البته به دوره شاه محدود نمی‌شود. مبارزه معلمان در سال 80 و 81 نقش مهمی در مجموعه مبارزات کشور ما ایفا کرده است. یوسف آبخون و سهراب یکتا در ارزیابی از اعتصابات کارگری در سال 80 به درستی بر تاثیرات کیفی مبارزه معلمان علیه رژیم چنین می‌گویند: «بالا رفتن اعتصاب‌ها در مجموع اشکال مبارزات کارگری در سال 80 در مقایسه با دو سه سال قبل از آن؛ به دلیل گسترش شرکت معلمان در این مبارزات بود که عموماً با اعتصاب و به ویژه اعتصاب سراسری و تعطیلی در روزهای کار وارد صحنه مبارزه شده بودند». (52) در سال 81 نیز معلمان کشور ما با تجمع در ورزشگاه "حیدریان" و با سر دادن شعار "معلم شده خسته؛ تبعیض دیگه بسه"؛ "خود در رفاه و نعمت، ما را کند نصیحت"؛ "معلم اتحاد؛ اتحاد". وزیر بی کفایت؛ استعفا؛ استعفا" و با تجمع در برابر مجلس و دفتر ریاست‌جمهوری فضای مبارزه در کشور را گام موثری رادیکالیزه و به جلو رانده و بحران مشروعیت رژیم را به مراتب تعمیق بخشیده است. معلمان کشور ما برای دستیابی به مطالبات خود راهی جز پی ریزی تشکل مستقل معلمان ندارند آنها علاوه بر مبارزه علیه مافیای قدرت و ثروت در کشور ما باید با تشکل‌های دولتی و شبه دولتی که همین اصلاح‌طلبان در برابر اراده مستقل آن‌ها سازماندهی می‌کنند به مبارزه بر خیزند و بر حق تشکل مستقل خود پای فشارند.

کارگران حاشیه‌ای

کارگران حاشیه‌ای آن بخش از کارگران هستند که حتی در سطح تئوری مشمول قانون کار یا دیگر قوانین استخدامی نمی‌شوند؛ عموماً در کارهای ساده مشغول به کارند و الزاماً دستمزد نقدی دریافت نمی‌کنند؛ در عرف بازار کار نیز به عنوان کارگر شناخته نمی‌شوند.

کارگران حاشیه‌ای کارگران کورمپزخانه‌ها؛ بخش قابل توجهی از کارگران قالبیاف؛ کارگاه‌های صنعتی کوچک... را دربر می‌گیرد. برطبق آمار سال 1373 تعداد کارگاه‌های کوچک به 403 هزار می‌رسید که 9617 درصد (از آن‌ها را کارگاه‌های کوچک (زیر 10 نفرکارگر) تشکیل می‌دادند. این بخش از کارگران حلقه واسطه بین کارگران برنشته و کارکنان بنگاه‌های فامیلی؛ محرومان؛ بیکاران محسوب می‌شوند. متأسفانه آماری دقیقی از بخش‌های مختلف اقتصاد وجود ندارد. مثلاً ما نمی‌دانیم که چند درصد کارکنان بنگاه‌های فامیلی دستمزد می‌گیرند و چند درصد از آنها کارکنان بدون مزد هستند. بر پایه آمار سال 1355؛ حدود 16318 هزار کارگاه کوچک صنعتی شهری در ایران وجود داشته که 315 هزار نفر آن‌ها مشغول به کار و 10314 هزار نفر و یا حدود 33 درصد آنان مزد و حقوق‌بگیر بوده‌اند. از کارگاه‌های کوچک مزبور 72 درصد صنایع نساجی؛ از جمله صنعت خانگی فرشبافی؛ 10 درصد صنایع مواد غذایی و 8 درصد صنایع ماشین‌آلات؛ تجهیزات؛ ابزار و محصولات فلزی و بقیه به دیگر صنایع مربوط بوده است. از 315 هزار نفر کارکنان این کارگاه‌های صنعتی 61 درصد و یا 19218 هزار نفر در صنایع نساجی مشغول به کار بوده‌اند. سهم زنان در کل اشتغال این صنایع 38 درصد؛ ولی در صنایع نساجی این کارگاه‌ها 61 درصد بوده است." (53) این آمار مربوط به سال 1355 است و آماری دیگری که کارگاه‌های کوچک را دربر گیرد وجود ندارد. مرده صالح پور می‌گوید کارگران خانگی در 100 نوع شغل به کار مشغولند که برخی از آن‌ها به قرار زیر است: "دوزندگی (انواع لباس؛ تکه دوزی؛ لحاف دوزی؛ کیف دوزی؛ چرم دوزی) صنایع غذایی (تولید شیرینی؛ آلبیمو؛ مربا؛ ترشی و خیارشور؛ سبزی خشک و ادویه‌جات) که البته سفارش‌دهنده‌ی این کارها معمولاً صاحبان کارگاه‌ها هستند. انجام کارهایی از قبیل ریختن چای درون کیسه‌های چای و پاکتی؛ سر هم کردن قطعات مختلف اسباب بازی؛ تکمیل کارهای تزئینی و چوبی و... که بخشی از آن را در کارگاه انجام می‌دهند) بخش دیگر از کارهایی است که معمولاً صاحبان کارگاه‌ها به زنان ارجاع می‌دهند..." (54)

کار خانگی

بنا به آمار رسمی حدود 57 درصد زنان کشور ما خانه‌دار هستند. ما در این جا به ویژگی کار خانگی؛ مختصات آن از نقطه نظر اقتصادی و نظرات مختلف پیرامون کارخانگی اشاره خواهیم کرد.

- 1_ در سرمایه‌داری شکل عمده خانواده هسته‌ای است که از زن و شوهر و فرزندان تشکیل می‌شود.
- 2_ کار خانگی به کاری اطلاق می‌شود که در بازتولید روزانه و نسلی نیروی کار بر بستر روابط خونی، خویشاوندی و قرارداد زناشویی صورت می‌گیرد. این کار از تهیه غذا؛ نظافت؛ خرید؛ تربیت کودک؛ نگهداری از پیران و بیماران؛ شست‌وشو... تشکیل می‌شود.
- 3_ فاعل کار خانگی عمدتاً زنان هستند که به انجام خدمات فوق می‌پردازند نه لزوماً بزرگسالان هر دو جنس. این کار جزء وظیفه و نقش اصلی زنان به حساب می‌آید.
- 4_ کار خانگی کاری است شخصی و فقط در خانه صورت می‌گیرد. یعنی جزء کارهای عمومی محسوب نمی‌شود.

در رابطه با کار خانگی نظرات مختلفی وجود دارد. بعد از ورود توده‌ای زنان به بازار کار و با تداوم موجودیت کار خانگی مساله ماهیت آن از نقطه نظر شیوه تولید و ایجاد ارزش مورد توجه فمینیست‌ها قرار گرفت. رادیکال فمینیست‌هایی نظیر کریستیان دلفی می‌گویند: «ریشه نابرابری‌های جنسی در شیوه‌هایی است که شوهران برای تملک نیروی کار زنان‌شان در پیش می‌گیرند. زن در برابر خدمات خانگی و بچه‌داری که برای شوهرش انجام می‌دهد پاداش منصفانه‌یی دریافت نمی‌کند». از نظر دلفی «خانه‌داری نه تنها هم‌ارز کار در کارخانه است بلکه در بستر «شیوه‌ی تولید» مشخصی نیز جریان می‌یابد: یعنی شیوه تولید خانگی». (55) بر طبق نظر رادیکال فمینیست‌ها مردان با سرمایه‌داران، زنان با کارگران و شیوه تولید خانگی با شیوه تولید سرمایه‌داری متناظر است. برخی از آنها حتی خواهان پرداخت دستمزد به زنان برای کارخانگی هستند. (56) به علاوه در رابطه با تولید ارزش هم‌عده‌ای از مدافعان حقوق زن نظیر دلاکوستا و جمیز معتقدند: «کارخانگی زنان به واقع کاری است که ارزش تولید می‌کند؛

زنان نیازی به ورود به نیروی کار تولیدی ندارند؛ زیرا خود بخشی از این نیرو هستند. "عده‌ای دیگر نظیر بنستون و سکومب معتقدند که: "فروستگی زنانه ریشه در تقسیم جنسیتی کار دارند که در سرمایه‌داری به شکل تقسیم کل فرآیند اقتصاد به دو بخش خانگی و صنعتی است... اما کار خانگی ارزش اضافی تولید نمی‌کند و در نتیجه تصور پیروی آن از قانون ارزش اضافی نادرست است." (57) موضع کدامیک از این دیدگاه‌ها درست است و تبیین کدام نظر از کار خانگی غلط. تردیدی نیست که کار خانگی در فروستگی زنان و در استثمار آن‌ها نقش معینی بازی می‌کند که نباید و نمی‌توان آن را نادیده گرفت اما اینکه کار خانگی ارزش تولید می‌کند یا چهارچوب تفکر مارکسیستی خوانایی ندارد. دلایل ما در رابطه با این مساله به قرار زیرند: ارزش اساساً در شیوه تولید سرمایه‌داری ایجاد می‌شود که از دو محور تشکیل شده است: اولی سرمایه و دومی نیروی کار. کار خانگی نیز از دو عنصر تشکیل شده است درآمد مرد و نیروی کار زن. در اولی سرمایه به عنوان ارزشی است که در روند تولید؛ خودافزایی می‌کند و در سیکل‌های مداوم و به طور فزاینده تکرار می‌شود. در دومی یعنی در کار خانگی ما نه با سرمایه بلکه با مزد و درآمد روبرو هستیم که در روند کار خانگی به شکل ارزش‌های مصرفی مورد استفاده خانواده قرار می‌گیرد. در سرمایه‌داری محصولات به شکل کالا حضور و تجسم پیدا می‌کنند و در بازار به فروش می‌رسند در حالی که در کار خانگی ارزش‌های مصرفی مورد استفاده خود خانواده قرار می‌گیرد. پس ایجاد ارزش تنها از سرمایه می‌تواند ایجاد شود نه از درآمد یا مزد. اکنون مساله را از زاویه و جهت نیروی کار مورد ملاحظه قرار دهیم. نیروی کار کارگر در بازار به شکل کالا و تحت قرار داد معینی با میزان معینی پول مورد مبادله قرار می‌گیرد و بعد از فروش تحت انقیاد سرمایه مورد سازماندهی واقع می‌شود. نیروی کار زن در خانه اصلاً به فروش نمی‌رسد و نوع قرارداد نیز زناشویی است که بر بستر عاطفی؛ خونی؛ خویشاوندی انعقاد می‌بندد؛ در حالی که نوع قرارداد کارگران تجاری است و از عنصر عاطفی خالی. در شیوه تولید سرمایه‌داری نیروی کار تحت انقیاد پروسه تولید و سازماندهی کار سرمایه‌دارانه قرار دارد؛ در حالی که زنان در کار خانگی بر پروسه کار خود کنترل دارند و سازماندهی کار تحت انقیاد آنهاست. در سرمایه‌داری پروسه کار دستجمعی است و شدت کار تابعی از نیازهای سرمایه. در کار خانگی پروسه کار فردی و سازماندهی آن تابعی از اراده زن.

آیا کار خانگی هیچ ارتباطی با ارزش‌افزایی سرمایه ندارد؟ پاسخ این سؤال هم منفی است. درست است که کار خانگی در تکوین ارزش نقش مستقیم ایفا نمی‌کند اما به طور غیرمستقیم در ارزش‌افزایی سرمایه نقش دارد. کار خانگی و خانواده هسته‌ای از دو بخش کار لازم و کار اضافی کارگر مرد در اولی تأثیرات معینی دارد. کار خانگی با ارائه سرویس و خدمات معینی برای باز تولید نیروی کار از طریق کاهش کار لازم غیرمستقیم در خدمت سرمایه عمل می‌کند. اگر خدمات و سرویس‌هایی را که کار خانگی به باز تولید روزانه نیروی اعطا می‌کند حذف کنیم این مساله را روشن‌تر در می‌یابیم.

زنان علاوه بر کار لازم برای معیشت خود دست به کار اضافی می‌زنند که فقط شوهر و فرزندان او نیستند که از آن استفاده می‌کنند بلکه علاوه بر آنها سرمایه‌داران نیز از این کار مازاد بهره‌برداری می‌کنند. اما این کار اضافی تولید ارزش نمی‌کند. استثمار مساوی با ارزش نیست. ارزش تنها در روند و شیوه تولید سرمایه‌داری ایجاد می‌شود و با استثمار مساوی نیست. به علاوه مهمتر از آن کار خانگی به بازتولید نسلی نیروی کار خدمت می‌کند. بدون بازتولید نسلی و انسانی هیچ شیوه تولیدی نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. از این رو زنان خانهدار چه به خاطر بازتولید نسلی و چه به خاطر کار اضافی استثمار می‌شوند و مورد بهره‌برداری سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. از این روست که مارکسیستها خواهان الغای کار خانگی خصوصی و انتقال آن به جامعه هستند. انگلس در این باره می‌گوید: «رهای زنان و برابری آنان با مردان تا آن زمان که زنان از کار اجتماعی برکنار و به کار خانگی که امر خصوصی است، محدودند امکان‌ناپذیر است... رهای زنان تنها هنگامی ممکن می‌گردد که زنان بتوانند در تولید به مقیاس وسیع اجتماعی شرکت کنند و وظایف و امور خانه میزان ناچیزی از وقت آن‌ها را به خود مشغول کند.» (58)

چند نکته در رابطه با سازمانیابی زنان کارگر

منطق سازمانیابی کارگران برنشته با منطق سازمانیابی کارگران حاشیه‌ای یا کارگران بنگاه‌های فامیلی یکسان نیست و هر یک از این بخش‌ها از یک شیوه و آهنگ در سازمانیابی مخصوص به خود می‌توانند استفاده کنند. آن مسایلی که کارگران برنشته را به میدان می‌آورد عیناً همان مسایلی نیستند که با آن بتوان کارگران حاشیه‌ای را بسیج کرد. مثلاً کارگران برنشته خواهان افزایش دستمزد متناسب با تورم و یا پرداخت دیگر مزایای رفاهی هستند. در حالی که خواست بی‌واسطه کارگران حاشیه‌ای این است که به عنوان کارگر به رسمیت شناخته شوند و مشمول قوانین تامین اجتماعی گردند. نکته دیگری که ضروری است به آن توجه کنیم این است که کارگران برنشته اساساً می‌توانند در محل کار سازمان یابند در حالی که کارگران حاشیه‌ای عموماً در محل زیست‌شان امکان سازمانیابی مناسب و کارآمد پیدا می‌کنند. نکته دیگری که می‌بایست کارگران به آن توجه داشته باشند این است که مبارزه برای خواست‌های ویژه هر یک از بخش‌های جنبش کارگری تحت هیچ شرایطی نباید منجر به بی‌تفاوتی به منافع سایر لایه‌های کارگری گردد. در شرایط مشخص مبارزه کارگران در ایران هر بخشی از جنبش کارگری باید علاوه بر منافع اخص خود عنصر حرکات حمایتی و عنصر همبستگی را در محاسبه خود ملحوظ دارد و اقدامات عملی آنرا در دستور کار قرار دهد. این نکته‌ای است که هم اکنون دارد به آگاهی زنان کارگر کشور تبدیل می‌شود. مثلاً مریم محسنی در ضرورت همبستگی بین بخش‌های مختلف زنان شاغل می‌گوید: "برای به دست آوردن مطالبات؛ باید به پای ایجاد تشکل رفت. زنان کارگر بدون تشکل مستقل خود نمی‌تواند گامی عملی در این راستا باشد. هم اکنون تلاش‌هایی در جهت ایجاد تشکل صنفی معلمان صورت می‌گیرد. می‌دانیم اکثریت معلمان را زنان تشکیل می‌دهند و با معیارهای امروزی، معلمان نیز کارگر به حساب می‌آیند. بسیاری از معلمان زن وضع رفاهی و معیشتی خوبی ندارند و زندگی خود را به زحمت اداره می‌کنند. خیلی از مسائل و مشکلات زنان کارگر کارخانجات و کارگاه‌ها و زنان معلم مشترک است و روز به روز بر اشتراکات آن‌ها افزوده می‌شود. پیوند بین بخش‌های مختلف نیروی کار زنان؛ اقدامی ممکن و عملی در جهت رفع پراکندگی و در راستای ایجاد تشکل می‌باشد." (59)

مساله اصلی در سازمانیابی کارگران زن پی بردن به ضرورت آن نیست بلکه کشف راه‌های عملی آن است. برای سازمانیابی کارگران زن چندین راه با مختصات گوناگون وجود دارد. یک راه این است که از قانون کار موجود استفاده شود یا این‌که ترکیب نهادهای پیش‌بینی شده در قانون کار نظیر شوراهای اسلامی و انجمن‌ها و کانون‌های موجود را زنده کرد. مثلاً خانم مهرانگیز کار در این باره چنین می‌گوید: "قانون کار مصوب 1369؛ تشکیل شوراهای انجمن‌ها و کانون‌های متعددی را در محیط کار پیش‌بینی کرده است که عضویت در این مجامع بدون تبعیض جنسی برای زنان و مردان داوطلب (کارگر و کارفرما) ممکن و میسر است؛ اما زنان تاکنون با وجود این جواز قانونی در مجامع کارگری و کارفرمایی فعالیت چشمگیر نداشته‌اند. مسئولین مربوطه علت این غیبت در فعالیت‌های شورایی را عدم رغبت زنان نسبت به کارهای اجتماعی در مراکز شغلی اعلام می‌کنند. حال آنکه بی‌شک دو عامل عمده سد راه است؛ نخست آن که زنان به علت نقش‌هایی که در سر و سامان بخشیدن به امور خانه به عهده دارند از صرف وقت بیشتر در محیط کار پرهیز می‌کنند و دیگر آنکه بر خلاف روح قانون اساسی؛ زمینه‌های رشد برای زنان کارگر هنوز فراهم نشده است. قانون به تنهایی نمی‌تواند زنان را فراتر از چهارچوب زندگی خانوادگی به مداخله در امور اجتماعی و فعالیت‌های شورایی تشویق کند." (60)

خانم مهرانگیز کار برای حل مشکل ورود زنان به تشکل‌ها اولاً "از مسئولین در واحدهای مربوطه وزارت کار" می‌خواهد که "انگیزه حضور" در این تشکل‌ها را در میان زنان تقویت کند و ثانیاً "خطای زنان" را به آنها یادآوری می‌کند که از "فرصت‌های قانونی موجود بهره برداری" کنند اگر "می‌خواهند موقعیت و وزن اجتماعی خود را ارتقاء دهند."

مدل دیگری که برای سازمانیابی زنان وجود دارد تجربه‌ای است که "مرکز فرهنگی زنان" به آن دست زده است. این مرکز اساس کار خود را بیش از آنکه به چارچوب‌های قانونی مقید کند به فعالیت عملی استوار ساخته

است. این مرکز با برگزاری مراسم 8 مارس و با پرهیز از عضوگیری‌های بی‌رویه و با اجتناب از ساختارهایی که شکل و شمایل انجمن‌های غیردولتی دارند نطفه‌های تشکل مستقل زنان را پی‌ریزی کرده‌اند. واقعیت این است که تشکل‌های توده‌ای به طور عام و تشکل زنان شاغل به ویژه در شرایط مشخص ایران نمی‌توانند قانونی با دفتر و دستک نظیر تشکل‌های موجود در دیگر کشورها باشند. تشکل مستقل و واقعی اگر نخواهد به آلت دست دولت و یا احزاب تبدیل شود در شرایط مشخص ایران باید از مدل اتحادیه‌های ثبت نشده آفریقای جنوبی (کوساتو) یا همین کانون نویسندگان کشور ما درس‌های لازم را اخذ کند. این مدل از تشکل‌ها بیش از این که غالب‌ها و الگوهای شسترفته‌ای داشته باشند، دارای کارکرد واقعی و مضمونی هستند. تشکل‌های کارگری را نباید در اشکال خاصی زندانی کرد. تعمیم و تجویز اشکال رسمی تشکل به همه شرایط نادرست است. این تعمیم مخصوصاً در شرایط سرکوب و استبدادی به طریق اولی اشتباه است و نتیجه‌ای جز مسدود کردن ابتکارات توده‌ای در بر ندارد. نگاه به بالا و بی‌توجهی به اراده خود زنان با هر انگیزه‌ای فرموله شود در عمل سازمانیابی را به آلت دست بالایی‌ها تبدیل می‌کند. زنان باید آن ضرب‌المثل انقلابیون ایرلندی را به یاد داشته باشند: «کسانی که می‌خواهند خود را آزاد کنند باید خودشان اقدام کنند» (61) این مثل حقیقتی است که همه ستم‌دگان و بیش از همه زنان باید آن را به یاد داشته باشند.

منابع:

1. مهرانگیز کار، «زنان در بازار کار ایران»، ص 16.
2. ژاله شادی‌طلب، «توسعه و چالش‌های زنان ایران» ص 40.
3. با اینکه خانم شادی‌طلب نکات درست و جالبی در نقد دیدگاه نئوکلاسیک‌ها مطرح می‌کند اما با منحصر کردن این نقد به «ساختار کشورهای عقب‌مانده» از تیزی آن می‌کاهد. او می‌گوید:
4. «بر اساس شواهد و تجربیات موجود در متناسب بودن اندیشه‌های زیربنایی نئوکلاسیک با ساختار کشورهای عقب‌مانده می‌توان تردید نمود. با تحقق رشد اقتصادی، همه افراد جامعه از فواید آن برخوردار نمی‌شوند و جامعه زنان به ویژه زنان جامعه روستایی از این رشد محروم می‌مانند. از طرف دیگر، پیش‌فرض‌های طرفداران این نظریه حداقل در مورد زنان صادق نیست، زیرا زنان غالباً در گروه افراد یا نهادهای خصوصی که بتوانند با مردان رقابت کنند، نیستند و اصولاً در بسیاری از مواقع امکان رقابت فراهم نیست».
5. استقانی گرت، «جامعه‌شناسی جنسیت»، ص 143.
6. مهرانگیز کار، «زنان در بازار کار ایران» - ص 143.
7. جامعه‌شناسی زنان، پاملا آبوت و کلر والاس، ص 202 ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی.
8. هایدی هارتمن، «سرمایه‌داری، پدرسالاری و جدایی شغلی بر اساس جنسیت» - مترجم آزاده شکوهی ص 23 در بیدار شماره 5.
9. زیلا ایزنشتاین، «ساختن یک تئوری از سرمایه‌داری پدرسالارانه»، ص 91-92 بیدار شماره 5 ویژه سوسیال فمینیسم.
10. خواننده برای اطلاع بیشتر از رابطه پدرسالاری و سرمایه‌داری می‌تواند به مقاله زن و کار خانگی از مرصده صالح‌پور در فرهنگ و توسعه شماره ویژه اسفند 76 و مقاله من با عنوان درباره هویت جنبش زنان مندرج در آوای زنان شماره 40 مراجعه کند.
11. دکتر ژاله شادی‌طلب «توسعه و چالش‌های زنان ایران» ص 178.
12. شیرین احمدنیا، «کار زنان، سلامت زنان»، اندیشه و جامعه شماره 15 ص 30.

13. مهرانگیز کار، «زنان در بازار کار»، ص 123.
14. ژاله شادی‌طلب، «توسعه و چالش‌های زنان ایران» ص 182.
15. هاله افشار «زنان تهیدست در ایران»، مترجم مجید ملکان، ص 109.
16. محمد رضا سوداگر «رشد روابط سرمایه‌داری در ایران» (مرحله گسترش) ص 673.
17. همانجا.
18. منبع 10، ص 110.
19. خانم مهرانگیز کار سال گزارش از 25 کارخانه را 1354 گزارش می‌کند در حالی که سوداگر 1357. در گزارش سوداگر عبارت «سال جاری» آمده که به نظر می‌رسد در کتاب خانم کار سال 54 غلط چاپی بوده باشد. ص 127 زنان در بازار کار.
20. منبع 4، ص 674.
21. همانجا ص 674.
22. به نقل از اورینا فالاجی ص 2-271 در کتاب جنسیت، اشتغال و اسلام‌گرایی، الهه رستمی ص 73.
23. همشهری 16 مرداد 76.
24. ژاله شادی‌طلب «زنان و تناقض‌های دهه اول انقلاب»، زنان شماره 85 ص 37.
25. میترا باقریان «اشتغال و بیکار زنان»، زنان شماره 1 ص 8.
26. بنیان 24 فروردین 81.
27. مهرانگیز کار «زنان در بازار کار»- ص 159.
28. همانجا.
29. خدیجه سفیری به نقل «جامعه‌شناسی اشتغال زنان»- ص 127.
30. مهرداد درویش‌پور. «چالشگری زنان علیه نقش مردان» ص 73 و 74.
31. ژاله شادی‌طلب «دوره زمینه‌ساز...»، زنان شماره 86، ص 28.
32. همشهری 29 بهمن 80.
33. جعفر رودری، «تحولات اشتغال و بررسی علل و عوامل موثر بر آن در ایران»، ایسنا 1 مهر 1381.
34. دکتر زهرا کریمی، «سهم زنان در بازار کار ایران»- ص 215- اطلاعات سیاسی اقتصادی 80-179.
35. ابراهیم رزاقی، «برنامه‌های عمرانی و اثر آن بر مزد و حقوق‌بگیران» ص 77 فصل‌نامه تأمین اجتماعی شماره 6.
36. میترا باقریان، «اشتغال و بیکاری زنان از دیدگاه توسعه»، زنان شماره 1 ص 6.
37. ژاله شادی‌طلب، «منزلت مدیران زن در جامعه»، اندیشه و جامعه شماره 1 ص 54.
38. ناهید کشاورز، «حریم حساس اشتغال زنان»، فرهنگ توسعه ویژه زنان ص 45.
39. مریم محسنی «گزارشی از برگزاری سمینار برای مشاغل و مشکلات زنان کارگر» آوای کار شماره 1 ص 15.
40. کار و کارگر 7 آذر 1377.
41. گیتی شاهبیبائی، «نگرشی به کار زنان» كلك شماره 39 ص 92.
42. ایرنا، 26 آذر 1381 کولایی: یکسان شدن حقوق مستخدمان زن و مرد حاصل‌پیگیر فراکسیون زنان است.
43. «زن و اشتغال اسطوره و واقعیت» هاله افشار، برگردان جمشید، راه کارگر 166 ص 25.
44. منبع 35.
45. مریم محسنی، «وضعیت کارگران زن در ایران»، جنس دوم

46. سید علی هاشمی، «بررسی تطبیقی مشارکت زنان در بازار کار و سایر کشورها»، ص 47.
47. ژاله شادی‌طلب، «زنان ایران، انتظارات ارتقاء یافته» اندیشه جامعه شماره 15، ص 17.
48. ژاله شادی‌طلب «توسعه و چالش‌های زنان» - ص 172.
49. همشهری 17 بهمن 1381.
50. زن سال اول شماره 15 - 14 شهریور 1377.
51. شیرین احمدنیا، «کار زنان، سلامت زنان»، اندیشه و جامعه شماره 15 ص 32.
52. آفتاب یزد؛ اسفند 80
53. آفرینش 1-8-1380
54. مروری بر مبارزات کارگران ایران سال 80 - یوسف آبخون- سهراب یکتا_ راه کارگر شماره 170 ص 84.
55. آشنایی با اقتصاد ایران- ابراهیم رزاقی - ص 150.
56. کارگران زن خانگی - مریم محسنی نگاه زنان ص 10 و 13.
57. مرسده صالح پور، زن و کار خانگی، فرهنگ و توسعه ویژه زنان ص 57.
58. جامعه‌شناسی زنان، پاملا آبوت و کلر والاس، ص 180 ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی.
59. این موضع البته مورد نقد مارکسیست‌ها قرار دارد آن‌ها به درستی معتقدند: «اگرچه مثل روز روشن است که زنان همچنان بخش اعظم کار خانه و مراقبت و مسئولیت رایگان را در جامعه ما به عهده دارند و این کارشان چندان یا اصلاً مورد قدردانی قرار نمی‌گیرد، اما مگر ایجاد یک روش پرداخت دستمزد دولتی در مقابل خانهداری راحل درستی برای این مشکل است؟ هر چند که ممکن است آدمی به فرض به این مسئله فکر کند که پاداش گرفتن زنان در مقابل کارهای رایگان‌شان بسیار مطلوب است، می‌توان دلیل آورد که روش پرداخت دستمزد در مقابل خانهداری صرفاً تقسیمی را که همین حالا هم وجود دارد نهادینه و رسمی خواهد کرد». جین فریدمن. فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر ص 84.
60. منبع 54
61. منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت به نقل از رویا خسروی، «کارخانگی و مقام ثانوی زن»، ص 17.
62. مطالبات زنان کارگر، جنسیت؛ قانون کار؛ مریم محسنی- جنس دوم شماره 3 ص 28.
63. مشارکت سیاسی زنان- مهرانگیزکار- ص 159-160
64. نولین رید، تحلیل طبقاتی زنان یا جنس ستم‌دیده؟ اصغر مهدی‌زادگان، کلک شماره 30 ص 22.